

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد وآل محمد

سوره مبارکه مومنون (جله اول)

جله خانوادگی - اسناد اخوت ۱۴/۱۰/۱۶

مومنین یک شبکه عظیمی هستند که از روزی که دنیا انسان به خود دیده، این شبکه بوجود آمده و هر دست‌آوردی که هر مومنی در هر زمانی بدست آورده برای ما همه مومنین هست. اگر کسی اینگونه فکر کند خیلی خوب است البته از طرفی هم بداند که هر چه که بدست می‌آورد تنها برای خودش نیست.

ان شالله لقاءمان برود به سمت لقاء مومنین اول و مومنین آخر و سیر مومنین را یکجا مشاهده کنیم **صلوات**

سوره مبارکه مومنون، اسمش به خاطر فاعلیتش است. در قرآن مومنان هم داریم. آنجا مفعولیت مطرح است. وصف ایمان گاهی به صورت صفت می‌آید که مومن و گاهی به صورت صله و موصول و گاهی به صورت خطاب و گاهی به صورت فعل می‌آید مثل یومنون و آمنوا که ۴ حالت کلی بحث دارد که اینجا به صورت صفت آمده است و هر جایی هم یک وضعی دارد مثلاً در الذین آمنو مثل سوره عصر، مومنین را به صله و موصول تعریف می‌کند، علت بیان این‌ها این است که هر کدام یک درجاتی از ایمان را نشان می‌دهد.

وضعیت ایمان در قرآن به وسیله حالات کلمه قابل بحث است.

قاعده کلی وقتی که یک کلمه‌ای به صورت صفت می‌آید یعنی کاری به زمانش نداریم یعنی فعل و وضع کلی‌اش این است. در واقع این مومن به غایت و یک نقطه‌ای رسیده است و راجع به کسی حرف می‌زنیم که صفت در او تثبیت شده و امکان اینکه این صفت از او گرفته شود تقریباً محال است.

در ثواب قرائت سوره مومنین (اینجا اعراب را تغییر داده است و معصوم است و می‌تواند تغییر دهد چون صفت حساب می‌کند) هر کس قرائت سوره مومنین را هر جمعه بخواند خانه‌اش در بهشت است و با مرسلین و نبیین محشور می‌شود.

ثواب قرائت‌ها چند دسته است و خیلی هم با غرض سوره همخوانی دارد.

با توجه به ثواب قرائت، سوره ناظر به غایت و نهایت است و بحث فردوس و بودن با نبی را بیان می‌کند. الان همگی نیت می‌کنیم تا از حالا تا به آخر عمر سوره مومنین را بخوانیم. همین نیت می‌تواند کافی باشد. این اسمش رندی و زرنگی است. این سوره را می‌خوانم و گوش می‌کنم به این نیت که هر جمعه صبح آن را بخوانیم، قربه الله و این یعنی سوره را منسک کردن و منسک یعنی یک عبادتی را در یک ساخت مخصوصی انجام دادن. و این از راه‌هایی هست که آدم گمراه نمی‌شود بلکه خیر کثیر به آن می‌دهند.

روایت بعدی: هر کس سوره مومنین را بخواند وقتی که از دنیا برود، ملائکه به او بشارت می‌دهند و با روح و ریحان از او استقبال می‌کنند یعنی دارد راجع به یک غایت و سعادت می‌گوید.

روایت هست که وقتی امیرالمومنین (ع) دنیا آمد سوره را قرائت می‌کرد و از آن موردهایی هست که اگر اعتقاد داشته باشیم به آن، گمراه نمی‌شویم. اما در نقل این باید مراعات کرد زیرا این جور چیزها را با قاطعیت نمی‌توان گفت. نمی‌شود بر اساس متون تاریخی استناد داد ولی اگر باشد چقدر خوب است که امیرالمومنین (ع) قرآن نازل نشده، آن را می‌خوانده. البته از امیرالمومنینی (ع) که برای مادرش دیوار کعبه شکافته می‌شود و.... این جزء تاریخ متواتر است و هرچقدر می‌خواهند آن را بپوشانند آن باز می‌شود، بعید نیست. به همین دلیل می‌گویند که سوره مومنون، سوره امیرالمومنین (ع) است و هر کس زمانی دلش هوای نجف و امیرالمومنین (ع) را کرد با سوره مومنین آن را اجابت کند.

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱)

این آیه این گونه است که ما می‌گوییم بگوییم که بالاخره گل صفاتی که برای یک مومنی می‌شود مطرح کرد چیست؟ اولین را می‌برد روی صلوات و خشوع.

خشوع اون حالت تاثیر پذیری فرد است وقتی خودش را مقهور می‌بیند یعنی از حالت ظاهر به باطن رفته، احساس تزلزل درونش رفته است. این حالت حالتی درونی است که اینقدر تزلزل معلوم است که در ظاهر هم هویدا می‌شود و خشوع خضوع و خشیت فرق می‌کند.

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲)

وقتی خصوصیتی به عنوان غایت مطرح می شود به عنوان شاخص مطرح می شود. در واقع این شاخص گذاری است که ما روز به روز خشوع نمازمان بیشتر است یا نه و مهم است که این سیر خشوع بیشتر باشد. خشوع کمتر قابل توجیح نیست زیرا المان کمی و کیفی است یعنی درونش پارامتر گریه مهم است و ممکن است تو خشیت مهم نباشد. توش افتادگی، تاثر مهم است یعنی می توان حتی برایش زیر شاخص تعیین کرد که گفت اینها نشانه است و در واقع آن چیزی که می توان پیگیری کرد که هست یا نه و خیلی ارتباط با قساوت، لرزش قلب دارد اینکه وقتی می گوید الله اکبر حالت تکان بهش دست بدهد و خیلی ارتباط با بی تفاوت بودن دارد و خیلی ارتباط دارد با این که حال قبل نماز و بعد نمازش متفاوت باشد و این واضح باشد به طوری که ناظر بیرونی هم ببیند.

خشوع روی تاثر می رود اون حالت شکستگی و

هر کدام از اینها در یک موضعی از انسان اثر دارد که ممکن است ارزش گذاری را تکوین کند.

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳)

کاری که فایده نداشته باشد که این منوط به سن رشد می شود مثل اینکه برای یک بچه بازی کردن مثل زندگی اش است و اگر بازی نکند بیمار است و این را دیگر را لغو نمی گویند زیرا اقتضای سنش است. اقتضای سنی خیلی مهم است. خصوصیت لغو این است که حتما باید درونش نظام سنی رعایت شود بخاطر همین در حوزه آیه ۳ افراد باید به خودشان نگاه کنند مثلاً یک موقعی پارک رفتن برای یک نفر ضرورت اولیه است و لغو حساب نمی شود ولی همان ممکن است برای یک نفر دیگر لغو حساب شود.

اگر کسی نتواند مرحله رشد و نیازهایش را تشخیص دهد به طور طبیعی عامل لغو را نمی تواند تشخیص دهد.

انسان وقتی سیستمش یک طرفه می شود حالش بد می شود آدم وقتی دریافت دارد باید داد و ستد بکند و اگر نکند حالش بد می شود و راهش این نیست که جلوی دریافت را بگیری، باید مسیر دادن را هم باز کنی.

ما خیلی گرفتار لغویات هستیم و خودمان هم خبر نداریم. درس خواندن ما با شب امتحان و با غیر شب امتحان خیلی فرق دارد مثل اینکه وقتی امتحان نداریم به آب می بندیمش، به این حالت، گپ هایی که انسان در برنامه اش هست

و فاصله او را با مقصد دور می کند لغو می گویند و راه علاجش هم این است که خود را در استرس زمانی قرار دهد و اگر مدت آن کمتر شد یعنی لغو دارد.

کسی که در سیستمش لغو است عزمش ضعیف است و اینها آدم‌های مولدی نمی‌شوند بلکه مصرف‌گرا می‌شوند. مومن مولد است، مولد کار، سرمایه و مولد آن چیزهایی که نیاز خوددش و دیگران را تامین می‌کند.

آیه ۴: زکات یعنی دارایی، یعنی آدمی که از لغو اعراض می‌کند به طور طبیعی دارای دارایی می‌شود، شاخصه اعراض از لغو دارایی داشتن است که این ممکن است فضل‌های مختلف باشد آنهایی که توانمندی به آن می‌گویند. ما باید سال به سال استحقاق زکات بیشتری داشته باشیم.

در زندگی کارهای مختلف با فایده‌های متفاوت وجود دارد، فایده کمتر نسبت به فایده بیشتر، لغو حساب می‌شود. در حوزه زناشویی قاعده کلی: بسیاری از لغویاتی که برای طرف مقابل هست، به دلیل قاعده بالاتر دیگر لغو نیست زیرا اصل زندگی درک طرف مقابل و جانفشانی کردن برای او و خادم طرف مقابل بودن است. اصل در ازدواج گذشتن از یک چیز به نام من نفسانی است.

خدا برای اینکه یک نفر عالم، ظاهر بشود و معنویت داشته باشد، گذشتن از خود سریع‌ترین راه برای دریافت علم، معنویت است. زیرا گذشتن از من یعنی پیوستن به حق و او مجرای فیض الهی می‌شود.

اگر ما قائل به رشد باشیم، باید قائل به این باشیم که یک سری کارها یک زمانی برای ما لغو حساب نمی‌شود ولی در یک زمان دیگری لغو حساب می‌شود. ثابت بودن این موضوع خطرناک است. یعنی اگر یک نفر امسالش با سال قبلش مصداق لغوش یکی بوده است این بد است و اغلب بدتر هستند و این طبیعت دنیا است اگر کسی اهل رشد نباشد، سن نیازی انسان نسبت به سال قبل کمتر می‌شود و هرکس باید این را برای خود حساب کند و به دیگران کار نداشته باشد زیرا نگاه کردن به دیگران در این زمینه انسان را به طور طبیعی به خطا می‌اندازد و خودش خیلی وقتها مصادیق لغو است. یعنی از ۷ سال چهارم نیاز از خود گذشتگی در او شکوفا نشود این برمی‌گردد به سنین کودکی و به طور طبیعی پر توقع می‌شود.

هرکسی باید برای خودش معیارهایی جهت لغوشناسی داشته باشد و خودش را ارزش‌یابی کند.

فلاح به معنی رستن است یعنی به نقطه مقصد رسیدن یا در واقع ظفر یافتن، پیروز شدن که ممکن است دنیوی یا اخروی باشد.

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱)

در آیه ۱ معلوم می شود که رستگاری انسان وابسته به یک ایمان است.

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲)

خصوصیت مومن که گفتیم شاخص ایمان مهم ترینش نماز است و در روایات هم آمده که صلات عمود دین است. خشوع در نماز یک معیار کمی و کیفی می دهد برای اینکه ببینیم به ایمان نزدیک می شویم یا دور می شویم.

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳)

خصوصیت بعدی بحث اعراض از لغو است که با ترک لغو متفاوت است و یعنی فرد خودش را در معرض کارهایی که بیهوده است قرار نمی دهد.

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (۴)

حضرت علامه (ره): اینجا زکات را که مطرح می کند بیشتر منظور انفاق مالی و دارایی است.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ (۵)

از کارهایی که مربوط به مسائل غریزی و جنسی است مراقبت می کنند.

إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶)

مگر در مواردی که مجوز دارند.

فَمَن ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۷)

هر کسی غیر این را طلب بکند، تعدی کرده است.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸)

مومنین کسانی هستند که به امانات (به رسم اطمینان به کسی سپرده شد) و عهد (پیمان ها میثاق ها) پای بند هستند.

پدر بودن، مادر بودن و همه نقش های انسان یک امانت است. انسان بودن هم یک امانت دارد. امانت یعنی یک نقشی را به شما می سپارند دلیلش هم این است که فرزند یک خانواده نسبت به پدر نقش پدری را قائل است و اگر پدر و مادر نقششان را ایفا نکنند امانتدار نبودند.

کسی که جلوی بچه دعوا می کند به عهد پدر و مادری پایبند نیست و خیلی از اختلالات که در سنین بالا اتفاق می افتد به دلیل امانت خوب نگه نداشتن است.

امانت های مهم تری ما داریم که از خونه و ماشین و.... اهمیت بیشتری دارد. بعد از یک مدتی انسان می فهمد که همه چیزهایی که دارد امانت است.

عهد، هر جایی که عقد است، محصول عقد، عهد است مثل عقد نکاح که یک میثاق است یا قرار دوستی یک عهد است یا میثاق های اجتماعی مثلا پای بند بودن به امام خمینی به قانون اساسی به اصل ولایت فقیه، عهدهای ملی، میثاق های ملی، انتخابات.

در جریان انقلاب پیامبر و اسلامی که پیامبر در جزیره العرب جاری کردند بعضی چیزها را صحه گذاشتند که یکی از آنها عهد بود.

حتی وقتی با مشرکین عهد می بندید ملزم به اجرای عهد هستید. اینقدر که عهد مهم است خود مشرک مهم نیست (س.م. توبه) شکستن براءت

هرجا پستی سپرده می شود برایم مسئولیت، امانت و وقتی قرار گذاشته می شود، عهد است. خیلی به هم نزدیک هستند امکان دارد مصداقش یکی باشد با دو رویکرد مختلف.

یکی از عوارض در خانواده ها، قرار گذاشتن و شکستن آن است. خیلی از کینه هایی که آدم ها به هم دارند بابت قرارهایشان است.

اگر عهد و امنیت پاس داشته نشود، امنیت خانواده به مخاطره سپرده می شود.

در عقد گره و پیوند است. در عهد پایبندی و قرار است

در بیعت مبادله است.

از آیه ۸ متوجه سلامت و امنیت خانواده ها می شویم. خانواده سالم تر، پایبند به عهد و امانت هستند.

اگر کسی در خانواده اختلاف داشت باید ببیند کجا امانت یا عهدی شکاف برداشته است. خودش را ببیند به دیگران کاری نداشته باشد.

در نظام و قانون خانواده، زن و فرزند دست مرد امانت هستند.

در زندگی زنشویی، مالدت های کلامی را متاسفانه رعایت نمی کنیم.

ان شاء الله گفتن برای کارهای عرفی خیلی خوب است و در عهد، تقریباً خیلی چیزها را حل می کند. مخصوصاً برای آدم های حواس پرت. (به قصد باید ان شاء الله گفت نه باشه باشه الکی)

در موقعیت های مختلف برای سپردن مسئولیت به کسی باید تحقیق کرد مثلاً در مقام قضاوت وقتی قرار است مسئولیتی به کسی واگذار شود باید در مورد مسئولیت های قبلی اش تحقیق شود.

باید مسئولیت و توان فرد در هنگام سپردن امانت چک شود.

دوری از لغو در دوره سه تکمیل و در مرحله ازدواج باید حتماً به شکوفایی رسیده باشد. در دوره پنج فرد کثیرالعهد است. از عهد در نمی رود. در این دوره فرد شجاعت قبول کردن عهد را دارد. رازداری مربوط به این داستان است.

بزرگترین مشکل خانواده ها از حیث رازداری و حرف در آوردن توسط خانم ها است. مردها در این مورد طبعاً می توانند بیچانند.

همانطور که لازم است مرد قوام باشد، زن لازم است حافظ اسرار باشد و به همان اندازه مهم است.

سر انسانها، امانت است. احتیاج به تقوا و مراقبت ویژه ای دارد. ادب ویژه و آداب دانی ویژه ای است.

انسان باید آنقدر امانت دار باشد که اگر گناه کسی را دید به روی خود نیاورد و اگر نمی تواند باید ۳۰۰ یا ۴۰۰ بار استغفار کند که خدایا این را از ذهن من فراموش کن تا در چهره و لحن من تغییری ایجاد نشود.

در حوزه امانت و امانت داری مشکلی داریم به نام مشاوره.

می‌توان به مشاوره رفت اما نمی‌توان هر چیزی را گفت. همان چیزی که می‌داند در اصلاح زندگی‌اش اثر دارد را باید بگوید.

ملاک مشاوره، شاخص دارد و در روایات آمده است. مشاور کسی است که قرآن و روایات گفته‌اند نه آنکه دانشگاه به او مجوز داده است. برخی مسائل به طور واضح در قرآن و روایات است.

مشاور در حکم پدر ثانی است و تا جایی مجوز گوش کردن دارد که بتواند اصلاح کند.

حکم مشاور مثل قاضی هست اما در سطحی بالاتر و نافذتر.

قاعده جزئی حرف زدن در جمع غلط است.

شاخص‌های مشاوره در دوره دوم گفته شده است.

خیلی از آدم‌ها، به بهانه گفتگو رازهای دیگران را برملا می‌کنند. به تدریج انسان وقتی سمت‌های اجتماعی‌اش بالاتر می‌رود، تقوای بالا نیاز دارد. همین تقوا زن و شوهر را صمیمی‌تر می‌کند.

در سوره مبارکه نساء این موضوع را در آیه اول مطرح می‌کند یک و اتقوا الله و یک تقوای ارحام دارید یعنی شما باید تقوای ارحام داشته باشید یعنی نسبت به خویشان خود رازدار باشد و اغلب اتفاقاتی هم که می‌افتد در مورد همین موضوع است، خود را تحت تاثیر القائنات محیطی قرار می‌دهیم: پدرم گفته این کار را بکن و

اگر کسی با همسرش مشکل داشت یا باید مجتهد باشد یا باید به مشاور رجوع کند.

زیرا حداقل درد و دل می‌شود لغو. (عن الغو المعروضون)

ما به هر حال در زندگی احتیاج به ارتباط کلامی داریم. ارتباط کلامی در خانواده با هم اگر در مورد دیگران نباشد در مورد چی باشد؟

مشاهیر غیبت‌شان سخت تر است زیرا به اندازه شهرتشان غیبت می‌شود. غیبت در هر حالتی غیبت است مگر اینکه فرد بحث تحلیلی کند. تحلیل کارهایشان متفاوت از صحبت از رفتار و شخصیت آنهاست.

غیبت آن چیزی است که پشت سر کسی گفته می‌شود و یا حالتی عوض شود.

اگر انسان بخواهد تقوا داشته باشد خدا کمک می‌کند متقی باشد

راز چیزی است که طرف مقابل تمایل به کشف آن نداشته باشد.

رفتار شناسی انسان‌ها در کشف راز، راه‌های مختلفی دارد.

یک موقعی خلاقیت آدم در ارتباط کلامی می‌رود در مورد اینکه فقط در مورد دیگران حرف می‌زند اما راه‌های دیگری هم وجود دارد مثلاً در یک مهمانی طبقات مختلفی وجود دارد. اگر یک نفر بازی‌های معمایی بلد باشد و برای همه طبقات موضوعات مختلف طرح کند (در این زمینه آقای غفرانی تبحر دارند) ما اگر خلاقیمان را ببریم روی کشف حقایق هستی و گفتمان‌هایمان را بگذاریم روی گفتمان علمی، در خانواده عاطفی، در خانواده اگر گفتگوها به سمت گفتگوی عاطفی نرود به سمت کشف رازداری می‌رود.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹)

بحث نماز از آیه ۲ شروع شد و دومرتبه در آیه ۹ مطرح شد که حفظ بر مجموعه نمازهاست که این وابسته به ظرفیت فرد است که اگر بالا برود انواع نمازهای مستحبی هم اضافه می‌شود.

معیار زندگی فرد برای اوقات، لحظات و کارها نماز است. یک چرخه دارد. یحافظون یعنی پیوسته نماز صبح دارد و پیوسته به نماز ظهرش وصل می‌شود و پیوسته به نماز عصر وصل می‌شود و هر کدام از اینها یک شانی دارد و قاطی هم نمی‌شود و این توالی مهم است و سیر رشد برای فرد ایجاد می‌کند حتی مردان الهی را از روی نمازشان سنجان را می‌فهمند.

یحافظ یعنی نمازهایش را سروقت بخواند. صبح بودن را در نمازش متبلور کند، نماز ظهر یک خاصیتی دارد، حفظ اینها می‌شود یحافظون.

برنامه‌های زندگی ما طبق چه نظم و القاء و سبکی به این وضع درآمده است؟ این برنامه از کجا آمده است؟

۹۰ درصد برنامه‌های ما القائی و محیطی است، درونی و فطری نیست. نماز اینها را فطری می‌کند مشروط به اینکه نماز عمود انسان باشد و به این ماهیت حفظ نماز می‌گوییم یعنی ساختار انسان و برنامه‌هایش را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

تا موقعی که نظام برنامه ما القائی محیط باشد هر القاء محیطی آن برنامه را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد و آن را منحرف می‌کند.

تقوا محصول علم است. تا علم به چیستی امانت و عهد نداشته باشیم تقوای در ما شکل نمی گیرد.

- در این سوره بیان می شود که توجه ویژه مومنین به نماز، اعراض از لغو، زکات، حفظ فروج، ادای امانات، عهد و دو مرتبه حفظ نماز است.

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۵)

یکی از نقطه ضعف هایی که انسان می تواند داشته باشد و تقریباً می شود گفت که دارد، مسائل جنسی و غریزی است. خیلی از افراد فکر می کنند که وقتی ازدواج می کنند مسائل جنسی و غریزی شان حل می شود و به همین علت هم ازدواج می کنند ولی خوشبختانه یا متأسفانه بعد از ازدواج در نوع انسان هایی که ازدواج می کنند غریزه جنسی تقویت می شود به دلیل دلایل مختلف.

بسیاری از اختلافاتی که در خانواده ها بوجود می آید به خاطر همین مسئله است و تعارض هایی که افراد پیدا می کنند یعنی عدم تناسب افراد از نظر جنسی، یا مرد قوی تر است یا زن قوی تر است یا هر دو قوی هستند ولی برای هم کافی نیستند.

بحث های جنسی، بحث های خیلی مهمی هستند وقتی درباره این موضوع بحث می کنیم و می خواهیم خلاصه همه بحث را جمع کنیم به این می رسیم که انسان باید تقوا داشته باشد و فکر نکند به صرف اینکه ازدواج کرد غریزش اجابت می شود، شاید در هر صدتایی یک یا دو نفر برای شان این اتفاق بیفتد و دلیلش این است که به هر حال محدودیت هایی وجود دارد که شرایط خانم یا آقا ارضاء بشود، چه کار می شود کرد؟ آقایان می گویند که یک زن دیگر می گیریم.

این تلقی در بین افراد مذهبی زیاد است که ما به هر حال باید غرایض جنسی مان به سمت درستی برود و اگر نشد بایک زن، با تعدد زنان؛ این کار درستی نیست و استناد دادن به روایات و مکتب اهل بیت علیهم السلام، این درست نیست و افراد باید بدانند که با بد چیزی شوخی می کنند.

افراد باید بدانند که در هر سن و شرایطی که باشند امکاناتی برای شان پیش می آید که لازم است آیات شریفه ۷۵ و ۷۶ را رعایت کنند. ممکن است یک نفر بعد از ده سال ازدواج از یک نفر خوشش بیاید و این موضوع مهمی است که

خدا فرموده انسان باید طهارت جنسی داشته باشد و اگر این را رعایت کند امید است که مابقی مواردی که آیات فرموده برایش تحقق پیدا کند؛ و غیر از این را به عادیون تعبیر کرده است.

کسی که نتواند از نظر غریزی خود را کنترل کند به طور طبیعی به زنجیره‌ای ظلم می‌کند. حفظ نکردن فروج به طور طبیعی و در طبعش تعدی به حقوق دیگران است.

صیغه حلال است اما چطور می‌توان راضی شد که مومنه‌ای را اذیت کرد

مراعات کردن‌هایی که منجر می‌شود حریم‌ها حفظ شوند لازم است در جمع‌ها رعایت شود. اگر ارتباط پیدا کردن با اقوام و خویشان لطمه به این سیستم می‌زند باید کنترل شود در واقع این حکم تنظیم کننده روابط بین افراد در جامعه است.

أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ (۱۰)

حضرت علامه رحمه الله فرمودند: در روایات هم آمده که برای هر انسانی در بهشت، منزلی و در آتش منزلی است، و چون کسی بمیرد و داخل آتش شود، سهم بهشت او را به اهل بهشت ارث می‌دهند.

در نظام اجتماعی، آدم خنثی نداریم یا حق است یا باطل! وقتی افراد در باطل شدیدتر می‌شوند باید آدم‌ها در حق قوی‌تر شوند، در واقع اهل باطل زمینه درجات و کرامات بیشتری را به همان اندازه برای اهل حق ایجاد می‌کنند و این روایت در حد مثل است.

کسانی که در زندگی‌شان به هر دلیلی هم جوار با اهل باطل می‌شوند، اگر استمرار روی حق‌شان داشته باشند به طور طبیعی توسط آن افراد باطل، مورد حمله قرار می‌گیرند هرچقدر این‌ها مقاوم‌تر باشند درجات‌شان افزایش می‌یابد در واقع معضلات اجتماعی سبب ارتقای سطح بهشت‌شان است.

مومن از مقابله‌ها نمی‌ترسد و از مواردی که ممکن است در جامعه به او نسبت دهند هم نمی‌ترسد زیرا می‌داند که این‌ها برایش فرصت است و طبق روایت اینها سهم اهل بهشت را برای خودشان کرده‌اند.

سوره مبارکه مومن، سوره بسیار شگفت‌انگیزی است که با بحث فلاح شروع می‌شود و به سمت یرثون فردوس می‌رود یعنی فلاح مومن را ارث فردوس معرفی می‌کند و این بدان معناست که مومن آن است که فردوس را به ارث می‌برد.

ادامه آیات خیلی باشکوه و عجیب است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ (۱۲)

ثلاثه اسم هر چیزی است که از چیزی بیرون کشیده شده، مثل عصاره است.

ماهیت طین خاک، آب و هوا است یعنی معجونی از این ها را طین می گویند که یک ماده لزج چسبنده ای که از خاک بوجود آمده است.

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ (۱۳)

به خلق اولیه و ادامه خلق اشاره می کند.

ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا ءَاخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴)

واژه خلق را ذکر می کند نه جعل، یعنی وقتی یک نطفه را در رحم فرض می کنی، علق شدنش از نطفه یک خلقی دارد و این طور نیست که یک نطفه ای در یک قرار مکینی قرار بگیرد بعد خودش بچه بشود.

این جا اصرار دارد که در هر مرحله خلق بگوید یعنی برای هر مرحله ای یک خلقی اجرا می شود. می خواهد بگوید خلق خداست.

نطفه به معنی یک آب بی مقدار بی چیز نیست، خیلی قیمت دارد یک خلق دارد و نطفه یعنی استعداد یعنی یک توان بالقوه که قابلیت تقدیر دارد.

"ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا ءَاخَرَ": در بین این مراحل یک خلق دیگری انجام می شود که خدا در آن جا می فرماید "فتبارک الله احسن الخالقین".

خداوند این جا مراحل فلاح را نشان می دهد این که یک نطفه ای علقه شود، علقه ای مضغه شود، وقتی می گوید "ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا ءَاخَرَ" به آن می گوییم فلاح.

هفت سال اول نطفه، هفت سال دوم علقه، هفت سال سوم مضغه، هفت سال چهارم عظام، هفت سال پنجم لحم و مرحله آخر می گوییم "ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا ءَاخَرَ" که باید به یک قرار برسد و از این رزق طعام کند و عجله نکند.

شما باید بدانید وقتی نماز می‌خوانید احکام شرعی را رعایت می‌کنید، حتماً خدا هدایت‌تان می‌کند. آدم نماز خون و گناه نکن تکویناً به هدایت می‌رسد فقط باید لغو از اعراض و حفظ نماز داشته‌باشد و این کارها حتماً او را به خلق آخر می‌رساند.

مشکل ما این است که یک خلق آخر مثل آقای بهجت را جلوی چشم می‌آوریم و همان را چماق خود می‌کنیم. باید زمان بگذرد و این مراحل را طی کنی. اگر راست می‌گویی خودت را با حالت مضغه آقای بهجت مقایسه کن.

یک نفر می‌گفت اگر نطفه‌ای، نطفه خوبی باش، اگر علقه‌ای، علقه خوبی باش. فهم من محدود است، خیلی چیزها را نمی‌فهمم ولی در همین مقدار فهم آدم باید خوب باشد. فهم محدود است از آیه قرآن این مقدار می‌فهمی، ظرفیت همین قدر است همین را استفاده کند تو را بالا می‌برند، تو نگران علقه شدنت، مضغه شدنت نباش. همین قدر را که می‌فهمی، به همین اندازه عمل کن و از همین مقدار انصراف نده.

این آیه می‌گوید نظام عالم، نظام تدریج است. آدم باید مسیر پیشرفت را طی کند همان‌طور که هرچه‌ای متفاوت است آدم‌ها هم متفاوت هستند نباید خود را با دیگران مقایسه کرد و همین‌طور باید در این مسیر برود تا بگویند "فتبارک الله احسن الخالقین"

به همان اندازه‌ای که می‌فهمید عمل کنید، آن‌ها را کنار نگذارید همین مقدار که به سمت هدایت باشی دستت را می‌گیرند مثل پله برقی است کافی است بروی رویش بایستی، تو را می‌برد.

نماز را باید به عنوان یک شاخص بگذارد

خشوع احساس قلبی نسب به خدا و تأثیرش روی اعضا و جوارح باید باشد و حتماً باید حس‌تان با نمازهای قبل فرق کند. اگر معرفت‌مان نسبت به خدا تغییر نکند یعنی ما داریم پس رفت می‌کنیم.

خشوع، حفظ برای نماز معیار است یعنی میزان التزام فرد به نماز، میزان است.

انسان تا موقعی که به قدم صدق برسد بشارت به او تعلق نمی‌گیرد یعنی نمی‌تواند بگوید این علمش ثابت است به معنای دیگر انسان دارای مراتب است بدان معنا که از یک جهت معرفتش بالا و یا پایین می‌رود و تمام مشکلاتش از همین موضوع تا متوازن بودن معرفتش است. اگر این هماهنگی کم باشد نتیجتاً جایی کم می‌آورد و سقوط می‌کند یعنی در مراتب باید یک بالانس و میزانی نسبت به معرفت داشته‌باشد.

آدم هیچ وقت نباید ناامید باشد.

افرادی که در حرکت می‌باشند ولو این که هزار سال طول هم بکشد حتما اهل بهشت هستند زیرا در برزخ باقی مراحلش را طی می‌کنند لذا مراحلشان بالا می‌آید؛ ولی اگر کسی ایستاد و در یک مرحله‌ای مرگش اتفاق افتاد و خلقتش را ادامه نداد به شفاعت نمی‌رسد. شفاعت قانون دارد و قانون آن در مسیر بودن و سیر داشتن است که می‌تواند سرعت را جبران کند.

شفاعت دو نوع است، یک شفاعت تکوینی و یک شفاعت تشریعی. هر کسی که شما را به سمت کمال سوق می‌دهد شفیع شما است و این همان شفاعت تکوینی است، شفاعت تشریعی می‌شود مقامی که اولیای الهی، انبیا، امام و رهبر در سیستم باید و نبایندی دارند.

نکته‌ای بسیار مهمی که برای تمثیل باید در ذهن داشته باشید این است که :

ما اگر بخواهیم فلاح را مثال بزنیم، تولد یک نوزاد را مثال می‌زنیم منتها تولد نوزاد باید به نسبت به دنیا آمدن یک موجودی باشد که قبل از نوزاد باشد یعنی فلاح یعنی تا این انسان انسان نشود بهش فلاح نمی‌گویند مثل این که یکی بچه‌اش هشت ماهه بدنیا بیاید به این فلاح نمی‌گوییم.

فلاح مومن یعنی وضعیتی از مومن که وقتی او را در بهشت قرار می‌دهند می‌تواند به سبک بهشت با گوشش، چشمش و یا پایش کار کند و اگر این گونه نباشد اسمش را فلاح نمی‌گویند. فقط و فقط فلاح مال آن زمانی است که انسان درحالی که ایمانش کامل است، کاملاً از دنیا برود لکن در غیر این صورت به آن فلاح نمی‌گویند خود انسان از این بستر جنینی دنیا که می‌رود در بهشت نرود و وارث چشم و گوشش نباشد، فلاح یعنی در بهشت انسان کامل می‌خواهیم، فرد باید مومن باشد.

خدا برای بهشت، انسان کامل را در نظر گرفته است یعنی "قد افلح المومنون" در غیر این صورت افلح نیست و یک قسمتش لنگ است چشم ندارد، ناقص رفتن در روز قیامت بدترین اتفاقی است که برای انسان می‌تواند بیفتد، دلیلش این است که وضعیت انسان در قیامت ثابت است و مثل اینجا نیست اگر نایبنا است تا آخر نایبنا است.

آیات اولیه همه مولفه‌های هر دوره را دارد و به میزان فعال شدن آن مولفه‌ها، سن آدم‌ها مشخص می‌شود. بر اساس ابتلائات افراد می‌توان سن آن‌ها را فهمید.

اگر بخواهیم مولفه گیری کنیم آیات اول را می توان در دوره های رشد قرار داد. در یک سنی ابتلا فرد اعراض از لغو نیست. بقیه آیات سوره خیلی می تواند کمک کند بالاخص بحث خیر و سبقت از خیر را که مطرح می کند.

میزان سن حقیقی نطفه، مضغه و... را در سرعتی که در خیر دارد می شود فهمید یعنی هرچقدر فرد پایین تر است مبادرتش به خیر کمتر است و هرچه به سن بالاتر می رود سرعتش در خیر بیشتر است.

در این سوره یکی از شاخص های رشد، سبقت و سرعت در خیر را معرفی می کند.

"تبارک الله احسن الخالقین" به مخلوق برمی گردد یعنی می خواهد بگوید این اگر انسان است در ابعاد مختلف رحمت بر او نازل می شود و این آفرین گفتن یک آفرین معمولی نیست مثل این که این موجود آخر را اصلا نمی توانی با قبلش مقایسه کنی مثل این که بخواهی امیرالمومنین علیه السلام را با بقیه مقایسه کنی.

انسان از "تبارک الله احسن الخالقین" انشائی است، در صورتی که خبر است. اشاره به این دارد که این انسان از حالت ابتر بودن خارج شده و به کوثر وصل شده است که به این تبارک می گویند. در واقع ابتر یعنی از مرحله ای قطع شدن؛ برخی از نطفه، برخی مضغه و... باید صله و نحر کرد و شانه پیامبر نبود.

هرکس به گناه میل کند و گناه کند قطع می شود. هرکسی که دچار یاس باشد و امید به رحمت خدا نداشته باشد، قطع است. هرکس که خودش را از نماز جدا کند، منقطع است.

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَعْتُونَ (۱۵)

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تُبْعَثُونَ (۱۶)

یعنی مراحل تان را که طی کردید، می میرید. یعنی سیر پیشرفت او قطع می شود و در برزخ قرار می گیرد. تا این که برمی گردد و وصل می شود. خیلی این آیه عجیب است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ (۱۷)

آدم با هر زمینه رشدی یک دربی از آسمان برایش باز می شود، وقتی نطفه است یک آسمان دارد، وقتی علقه شد آسمانش فرق می کند، در هر حالتی ارتباطش با آسمان فرق می کند.

دعا کنیم که خداوند ما را در مسیر "قد افلح المومنون" قرار بدهد چه بفهمیم و چه نفهمیم و از طریق جهنم دور کند چه بفهمیم و چه نفهمیم البته اگر افاضه کرد که بفهمیم بهتر است به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

در ابتدای جلسه یک صلوات عنایت بفرمائید. برای این که ان شاء الله خداوند توفیق بدهد از ایام این ماه به نحو احسن استفاده کنیم صلوات بفرستید. از جلسه قبل بحث مان روی سوره مبارکه مومنون بود. خداوند ان شاء الله همه ما را اهل عمل صالح نماید به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

صفات برای همه عمر

بحث سوره مبارکه مومنون، صفات مومنانه است، اما صفاتی که در اینجا ذکر می شود یک خصوصیتی دارد. به نظرم این خصوصیت برای کسانی که منظومه رشد کار می کنند یا در بحث رشد فعالیت می کنند، مهم هست. اتفاقاً می خواهیم راجع به همین موضوع، که دوستان سر و صدایش را در آورده اند صحبت کنیم.

یکی از مهم ترین مسائلی که خود انسان تجربه می کند این است که متوجه می شود صفات در سنین مختلف تغییر می کنند یعنی شما به وضوح می بینید اقتضائاتی که مثلاً در دوره کودکی دارد در دوره نوجوانی اش ندارد و بعد وقتی به سنین جوانی رسید یا میانسال شد آن اقتضائات فرق می کند، حتی صفاتش در آن سن فرق می کند، نیازهایش فرق می کند. غذایی که لازم دارد، غذای معنوی اش فرق می کند، غذای مادی اش فرق می کند اما انسان یک علامت سوالی برایش مطرح می شود که در هر دوره ای آن چیزی که به عنوان رزق و طعام لازم است به او داده شود، چیست؟

به خاطر همین، نظام های آموزش و پرورش می آیند دوره بندی می کنند: پیش از دبستان، دبستان، راهنمایی و غیره. به همین ترتیب می آیند نظامات تولید می کنند. مسلماً کتاب فیزیکی که شما در دبیرستان خواندید در دوره ابتدایی ممکن نبود آن را به شما آموزش بدهند چون یک سری آموزش های اولیه باید داده می شد تا آنها فهمیده شوند. خیلی مهم است که در چه دوره ای چه آموزش هایی باید داده شود، این موضوع، بحث مهم آموزش و پرورش در دنیا است. در حال حاضر بعضی از کشورها حتی کم کم این مطالب را استخراج کردند که در چه سنی این موارد باید آموزش داده شود منتها در کشور خودمان هم همین کار را انجام می دهند اما آن که چقدر از این موارد دقیق است، این بحث دیگری است. ولی به هر حال ما می دانیم که به طور مثال در هفت سال اول تفکر انتزاعی کودک راه نیفتاده است پس نباید از انتزاعیات با او صحبت کنیم، باید از مسائل عینی صحبت کرد. در هفت سال دوم به

تدریج تفکر انتزاعی راه می‌افتد پس باید راجع به این موضوعات صحبت شود و همین‌طور مسائل علوم و اجتماع و مسائل دیگر.

این نکته برای کسانی که منظومه رشد کار می‌کنند و مورد مشورت هستند مهم است.

اگر کسی پرسد؛ آیا صفتهایی وجود دارد که از همان هفت سال اول برای فرد مهم باشد؟ (یک صفت هم بیشتر نباشد یعنی یک صفت تغییر کند.) مثلاً فرض بگیرید حسد، بخل و امثال این‌ها برای هفت سال اول مطرح نیست چون آن کاری که بچه انجام می‌دهد اسم آن حسد نیست، بخل نیست. آیا می‌شود ما دست بگذاریم روی یک سری صفتهایی که از همان کودکی برای افراد مهم باشد و در سنین مختلف همان صفات بخواند محکم بشود و استحکام پیدا کند. آیا می‌شود یا نه؟

به نظر آیاتی که این‌جا می‌خوانیم، صفاتی هستند که از همان زمانی که مفاهیم آموزشی برای فرد طرح می‌شود، قابل طرح است.

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲)

همه بچه‌ها نسبت به نماز واکنش مثبت نشان می‌دهند و اگر یک جایی نماز برپا شود یا ساکت می‌شوند یا هماهنگ می‌شوند. تقریباً شما بچه‌ای را ندیده‌اید که نسبت به نماز خواندن بی‌تفاوت باشد. این به آن دلیل است که یک عنصر فطری در فرد هست به نام پرستش که فرد را وادار می‌کند به این که وقتی یک عملیات خاشعانه‌ای یا خاضعانه‌ای اتفاق می‌افتد، تقلید کند. درست است که فرزند تقلید می‌کند ولی خود آن حس تقلیدش بسیار مهم است. پس یکی از صفاتی که از کودکی در انسان پدیدار می‌شود و می‌توان برایش برنامه آموزشی طراحی کرد بحث نماز است. از همان هفت سال اول می‌شود برای آن برنامه آموزشی طراحی کرد.

سوال: اول این که بحث نماز در همه بسترها برای بچه نمود دارد یعنی از همان دوران جنینی به صدای اذان واکنش دارد سوال این است که نماز خودش صفت می‌شود؟

- خیر، آن خشوع یا خضوع یا صفت پرستش است که فعال می‌شود و این فرد دقتش به آن جلب می‌شود یعنی ممکن است فرد مدتی در یک مکانی باشد که عبادت دیگری غیر از نماز انجام دهد حتی بت پرستی کند. او نسبت به پرستش بت همان حسی را دارد که نسبت به نماز دارد. زیرا او که نمی‌داند خدا کیست، بلکه فقط احساس تعظیم برایش مهم است یا اینکه فقط یک جایی بایستد و یک عظمتی را بستاند و این میل به عبودیت است.

این صفاتی که در این‌جا ذکر می‌شود از یک منظری در هفت سال اول شاخص است، در هفت سال دوم از یک منظر دیگری شاخص است تا برسد به بالا و خیلی مهم است که ما بتوانیم این چند آیه‌ای که این‌جا بیان شده را

ویژگی‌های مولفه‌ای و یا شاخصه‌ای‌شان را تشخیص دهیم و خودمان را با آن‌ها ارزیابی کنیم؛ یعنی اگر به یک نفر گفتند نماز مقلدانه است این یعنی نمازش در هفت سال اول مانده و رشد نکرده است. نمازهای هفت سال اول با هفت سال دوم فرق دارد. یا اگر کسی گفت من نمازم اکراهانه است یعنی در هفت سال دوم مانده و به زور نماز می‌خواند چون نوعاً نماز در هفت سال دوم با رغبت صورت نمی‌گیرد بلکه با چاشنی تشویق همراه است یعنی خودش یا پدر و مادرش باید سبیلش را چرب کنند تا نماز را بخواند، آگه همین‌طوری به حال خودش باشد، ممکن است نخواند یا یک خط در میان بخواند. کسانی که نزدیک به بلوغ هستند برای نماز خواندن حتماً احتیاج به هل دادن دارند، در این سنین تفکر انتزاعی شروع می‌کند به فعال شدن و می‌گوید من برای چی باید نماز بخوانم؟ بعضی وقت‌ها خودش را به خواب می‌زند، بعضی وقت‌ها نمی‌خواند یا تند می‌خواند، بعضی وقت‌ها وضو نمی‌گیرد و نماز می‌خواند. بچه‌ها این مدلی هستند به خاطر پدر و مادرهایشان می‌خوانند. به‌خاطر همین خیلی‌ها نماز قضا‌هایشان مربوط به همین دوره است. اگر پرسیده شود تو چقدر نماز قضا داری؟ می‌گوید من در دو سال اول تکلیفم نمازهایم یک خط در میان بوده است. اغلب ادم‌ها این‌طوری هستند. این طبیعی است، یعنی یک امر عجیبی نیست. عجیب این هست که این فرد وقتی ۱۷-۱۸ سالش هم شد نمازش همین‌گونه باشد. آن عجیب نیست ولی این که نماز همین حالت بماند عجیب است!

حالا هر کدام از این مولفه‌ها در هفت سال‌های مختلف شأن‌شان متفاوت می‌شود و به نظر بنده مهم است که ما ببینیم در هر سنی مثلاً سن ۱۷-۱۸ سال نمازش به چه صورت است، در سن ۲۰-۲۵ سال نمازش چه‌گونه است؟ سن ۳۰ سال نمازش چه مدلی است؟

البته ما نوعاً وقتی این موارد را احصا می‌کنیم به دلیل این که در افراد بیشتر از سن ۲۰ سال رشد دیده نمی‌شود، نمازمان خیلی بالاتر نمی‌آید، تا متوجه شویم این نماز به چه صورتی هستند؟

سوال: خشوع را فقط در نماز تعریف می‌کنید؟ مثلاً من می‌گویم شاید در هفت سال اول این حس را نسبت به پدر و مادر، به خصوص مادر داشته باشد، چون شما خشوع را این‌جور تعریف کردید که به معنی تمرکز است این تمرکز در نماز یعنی این که متوجه آن فرد در نماز باشیم. متوجه خدا باشیم که حواسمان پرت نشود. این را شما فقط در نماز می‌بینید یا خیر؟ می‌شود گفت که در مقابل والدین این‌گونه است؟

- خیر، در نماز است. خشوع والدین روی بچه‌ها خیلی اثر می‌گذارد. یعنی هرچه نماز با خشوع‌تر باشد، توجه فرزندان ناخودآگاه بیشتر می‌شود. حس معنوی دارند، حس عاطفی دارند. چون احساس می‌کند که این پدر و مادر با این عظمت‌شان مقهور یک عظمت دیگر هستند. برایش جالب است و این را در ذهنش یا در صحیفه جانش ضبط

می‌کند. تمام این تصویرها را در وجود خودش ثبت می‌کند. لذا پدر و مادرهایی که نمازهای زیبایی دارند نماز بچه-هایشان قشنگ می‌شود. ولی اگر نماز قشنگ نبیند طبیعتاً نماز قشنگ ندیده است!

پس بحث اول‌مان راجع به نماز است. نماز یک پیشرفتی دارد، هم خود صفت نماز پیشرفت دارد و هم در سنین مختلف بازتاب‌های مختلفی دارد که ما می‌توانیم آن را به عنوان یک الگو قرار دهیم، این یک الگوی تربیتی است. حتی در دبستان یا راهنمایی می‌توان معیار رشد را روی نماز گذاشت. البته بعضی افراد فکر می‌کنند وقتی بحث نماز را مطرح می‌کنیم بحث را دینی مطرح می‌کنیم. خیر! نماز یک مولفه فطری است نه یک مولفه دینی. یعنی اگر این-جا در شاخصه‌های آموزش و پرورش آورده‌ایم، به عنوان یک مولفه فطری مطرح کردیم نه دینی.

والذین هم عن الغو معرضون(۳)

صفت دومی که از هفت سال اول تا پایان عمر برای انسان وجود دارد بحث لغو است.

بحث لغو که خیلی هم مهم است؛ در هر سنی، لغو متناسب با همان سن است. لغو در هفت سال اول با هفت سال دوم و با هفت سال سوم متفاوت است. خیلی وقت‌ها اگر بچه‌ها یک کار خیلی شیک و عالی در دوره بچگی‌شان انجام دهند، کار لغو انجام داده‌اند.

بنده وقتی سنم کم بود، کتابی گیر آورده بودم به نام «رساله لقا الله» آقای ملکی. یک استاد داشتیم کتاب را که در دستم دید از من گرفت. گفت: این چیست که می‌خوانی؟ گفتم: کتاب است. کتاب خواندن چیز خوبی است. گفت: با این که کتاب خواندن خوب است ولی این کتاب را تو نباید بخوانی، تو الان باید بشینی کتاب داستان بخوانی.

اگر لغو در هر سنی شناسایی نشود انسان به تعارض‌های مختلفی مبتلا می‌شود. در یک سن کاری را می‌کند که نباید بکند ولو این که خیلی عاقلانه باشد. در سن هفت سال اول زمان آموزش نیست. آموزش‌هایی بالاخص زبان، آموزش الفبا، لغو است. شما وقتی که بچه ۴ ساله ۵ ساله را می‌برید کلاس آموزشی، دارید از والدینش جدا می‌کنید. در حقیقت فضای آموزشی بین او و والدینش حائل می‌شود، زیرا او باید در این سن ارتباطش با پدر و مادر تقویت شود. در هفت سال اول، اصل ارتباط است. ارتباط با پدر و مادر. خوب گوش بدهید. اصل بازی نیست. شما می-گویید بچه‌هایمان باید بازی کنند. اصل ارتباط است. یعنی اگر یک کتاب کودک کسی چاپ کرد و شما خواستید بخرید، نباید بگویید بچه جان، برو بگرد هر کدام را دوست داشتی بردار. باید به پدر و مادر گفت هر کدام که دوست داشتید برای بچه‌هایتان بخوانید را انتخاب کنید. اصل خود کتاب نیست. بلکه اصل ارتباط است. وقتی این اصل ها، گم می‌شود، جای لغو هم گم می‌شود. یعنی چه بسا خیلی از تعالیم در دوره هفت سال اول اتفاق می‌افتد که در اصل نباید بیفتد.

سوال: منظور تون از ارتباط چیست؟ یعنی چه که در بازی اصل ارتباط است؟

- ارتباط یعنی این که آدم با بچه اش حرف بزند. ببینید یک موقعی من لوگو گرفتم و وسیله گرفتم گذاشتم بچه ام بازی کند. بازی یعنی از سر باز کردن. بازی در هفت سال اول یعنی بذاره من به کارم برسم در صورتی که بازی یعنی ابزار سر و کله زدن پدر و مادر با بچه. این بازی است. یعنی یک بازی باید طراحی شود که الزاما پدر و مادر حالا تا یک حدی، نه از صبح تا شب، ولی غلبه باید بر بیشتر با پدر و مادر بودن باشد. یعنی وقتی به بچه می گوید روزت را چگونه سپری کردی؟ باید بگوید با بابا یا مامان. ولو اینکه یک ساعت، نیم ساعت باشه ولی در جواب این که امروزت رو چگونه سپری کردی؟ بگوید با مامان و بابا، نه اینکه بگوید من خودم رفتم تو اتاق بازی کردم و در را بستم، بعد تلویزیون دیدم بعد فلان جور شد و غیره. در همه این مسائل، تنها چیزی که نیست بابا و مامانه. خلاصه اینکه باباها که میروند سر کار با بچه هاشون کاری ندارند، از آن طرف هم مامان ها خسته میشوند از بچه هاشون.

سوال: بچه ها بیشتر از ما خسته می شوند!

- به خاطر اینکه با آن ها کار نمی کنید.

سوال: آخر حوصله مادرها هم اندازه ای دارد..

- اگر مادر زیاد با بچه هایش کار کند، بله آنها دیگر حوصله مادر را ندارند. اینجا نقش پدر مهم می شود. این که پدرها به خاطر مشغله هایشان دیر به خانه می روند کار اشتباهی است چون بالاخص در هفت سال اول بچه ها به شدت نیاز به پدر دارند. حالا ضرورت های اجتماعی، جهاد و... ممکن است یک سری عواملی باشد که پدر مجبور باشد در آن صحنه های اجتماعی فعالیت کند، به هر حال این بچه آسیب می بیند. باید به طوری جبران شود. اینکه چگونه جبران شود باید رفت و پرسید. روابط عاطفی و حسی در هفت سال اول شکل می گیرد و کارهایی که مخل این است حالا ممکن است تلویزیون باشد ممکن است برنامه های دیگری باشد اگر مخل روابط باشد لغو محسوب می شود.

سوال: چه آسیبی مترتب می شود؟ (سوال یک پدر)

- در این فرزند ایمان شکل نمی گیرد.

سوال: آیا ایمان از نوع ربطش؟

- ایمان به معنی ارتباط با خدا.

سوال: یعنی ربطش را با خدا نمی تواند پیدا کند؟

- بله. در هفت سال چهارم روابط اجتماعی اش ضعیف می شود، اختلال اجتماعی پیدا می کند. اضطراب، حالت عدم تعادل، سریعاً در مقابل مشکلات واکنش نشان می دهد، مقاومتش (صبرش) را از دست می دهد. استمرارش کم می شود.

حالا ما این ها را که می گوئیم، وضعیت جامعه ما که خیلی بدتر از این حرفاست، الان باید گفت پدر و مادرها جلوی بچه های شان دعوا نکنند. یا کتک کاری نکنند دیگه بازی کردن و اینها پیشکش. پدر و مادرها بگو مگو نکنند یعنی این فرزند در ذهنش از پدر و مادر یک شخصیت بگومگویی شکل نگیرد. غر غر کننده نباشد. که البته اینها فوق العاده مخرب است. در واقع اینجا میگوید «عن الغو معرضون».

سوال: اینکه فرمودید آموزش هفت سال اول ممنوع، هر آموزشی؟ مثلاً حتی آموزش قرآن؟

- نه! آموزش به شرط برقراری ارتباط خیلی خوبه، هر آموزشی.

سوال: الان حتی پدر و مادر بچه ها را واگذار می کنند به مؤسساتی که مهد قرآن هستند.

- به نظر من این ارتباط اگر شکل بگیرد یک قوه عاطفی در فرد ایجاد می شود، من اسمش را می گذارم «هوش معنوی». البته شاید جاهای دیگر هم اسمش را گذاشته باشند «هوش معنوی»، اما من ندیده ام. هوش معنوی خیلی نزدیک به هوش اجتماعی است. قدرتی را به فرد می دهد که بعداً هر آموزشی را می تواند روی خودش نصب کند. یعنی این که مردم غر می زنند فرزندشان قرآن یاد بگیرد زبان یاد بگیرد و کذا بشود این فرد خودجوش درونش این کار شکل می گیرد. اگر هم احیاناً آموزش خاصی اتفاق بیافتد باید به بهانه ارتباط پدر و مادر باشد.

سوال: بعضی خانواده ها آموزش زبان را در غالب خانواده انجام می دهند.

- اشکال ندارد. این خیلی خوب است.

سوال: استاد ببخشید در واقع بچه باید از اینکه مادرش بهش شعر رو یاد میده، لذت ببره حالا کنارش هم یه چیزی یاد بگیره؟

- بله.

چگونگی ارتباط والدین با فرزندان:

هدف ایجاد ارتباط است، هدف آموزش نیست. به ویژه برای پسرها لمس کردن است مثل کشتی که از جنس ارتباط های لمسی خشن است. در هفت سال اول ارتباطات برای دختران باید از نوع ارتباطات نرم و برای پسران از نوع

سخت باشد. برای دختران نوازش و پسران کشتی مطرح می‌شود. بلاخص از سوی پدران. این نوازش باید توسط جنس مخالف انجام شود، چون نوعاً اثرش بیشتر است.

سوال: آیا تمام هدف از بازی و .. با کودک در این سن رسیدن به اصل ارتباط فرزند با والدین است؟
- بله.

هر چقدر بتوانیم ارتباطات سالم را در این سن آموزش بدهیم، کار لغوی انجام نشده است. تمام کارهایی که پدر و مادران انجام می‌دهند از جمله بردن به کلاس‌های مختلف و غیره اگر مسبب ارتباطات عمیق عاطفی در کودک نشود د در آینده باعث ایجاد نواقص زیاد در کودک می‌شود.

سوال: آیا در پایان هفت سال می‌توان متوجه شد که این اتفاق در آینده رخ می‌دهد یا خیر؟

- بله. در چهره‌های بچه‌ها آرامش و یا نا آرامی وجود دارد. بچه‌های نگران، بچه‌هایی هستند که صحنه‌های عاطفی پدر و مادر را کم دیده‌اند، چهره‌هایشان گرفته است و قبض دارد. اگر کمی چهره‌شناس باشید معلوم می‌شود که چقدر دعوا و بگو مگو در خانه وجود داشته است. بچه‌ها ستار العیوب نیستند! از لبخند بچه و غیره مشخص است. البته هر کسی یک ته چهره‌ای دارد و نمی‌توان قضاوت کرد اما با احتساب آن ته چهره، تغییر می‌کند.

سوال: از ارتباط با کودکان دیگر هم می‌توان متوجه شد؟

- بله اما ممکن است آن ارتباط تابع شرایط دیگری باشد. مثلاً فرض کنید بچه‌ای استعدادش لجبازی و ناسازگاری است و از ناسازگار بودن بچه‌ها نمی‌توان چیزی را متوجه شد. مثلاً زمانی که بچه‌ها با هم برای وسایل خود دعوا می‌کنند، چیز عجیبی نیست و نشانه خاصی نیست. اما برخوردهایش با پدر و مادر و نوع نگاهشان خیلی مهم است. غربی‌ها به بچه‌ها می‌گویند نقاشی کنید یعنی از نقاشی و تصویرگری استفاده می‌کنند. آنها به این نتیجه رسیده‌اند که تصویر بچه می‌تواند نماینده آن چیزی باشد که در دلش هست.

سوال: رابطه را باید پدر و مادر مدیریت کنند یا بچه؟

- رابطه را نباید بچه مدیریت کند چون پدر و مادر منفعل می‌شوند و دیگر نمی‌توان از عهده او برآمد. اگر بچه به

دلیل استعداد بالای خود و کم حوصله گی والدین از پدر و مادر پیشی بگیرد، پدر و مادر باید خم بشوند و تا آخر عمر به بچه ها کولی بدهند و همیشه آنها یک قدم جلوتر هستند. یعنی آنها هستند که می گویند ما را پارک ببر، فلان کار را بکن، تلویزیون را روشن کن و غیره و آنها هستند که می گویند چطور ما را تربیت کن و تا هفده، هجده سال و ...

اگر از کودک بچه ها در مدیریت تربیت، پیشی بگیرند، همیشه و در بقیه مراحل هم جلوتر خواهند بود. قبل از اینکه او بگوید برویم پارک بگوییم برویم پارک، قبل از اینکه بگوید تلویزیون ببینیم، شما بگویید نمی خوام تلویزیون ببینی. قبل از اینکه او بگوید با من بازی کن، نمی خوام بازی کنی، قبل از اینکه بگوید خسته شدم، نمی خوام بگویی خسته ام.

البته بچه ها چون تیزهوش هستند آدم کم می آورد، باید کشتی گرفت تا پیشی نگیرند.

سوال: آیا پدر و مادر می توانند نقش یکدیگر را بازی کنند؟

- بله. اما وقتی مرد و زن نمی توانند نقش خود را بازی کنند چگونه می توانند نقش دیگری را بازی کنند. فرد باید بتواند از عهده نقش خود بر بیاید تا بتواند نقش دیگری را بازی کند. اگر نقش خود را توانست بازی کند می تواند نقش دیگری را هم بازی کند.

وقتی می بینیم همسرمان زن یا مرد نقش خود را خوب بازی نمی کند ما می خواهیم نقش او را بازی کنیم، بدون اینکه نقش خودمان را بازی کرده باشیم و این اختلال ایجاد می کند. در واقع زن، مرد می شود بدون اینکه زن بودنش را اثبات کند و مرد، زن می شود بدون آنکه مرد بودنش را اثبات کند و این اختلال ایجاد می کند.

حالا چرا ما به سراغ این بحث رفته ایم؟

ما می‌دانیم انسان سنی دارد و در هر سنی اقتضایی دارد، تربیت در هر دوره ای یک حالی دارد و روی مولفه‌های خاصی سوار می‌شود. و شگردی که استفاده شده است این است که یکسری مولفه‌ها را در ابتدا معرفی کرده است. این مولفه‌ها از هفت سال اول تا آخر عمر کارایی دارد. هم به عنوان شاخص و نشانه معرفی شده است و می‌توان روی اینها خوب کار کرد و می‌شود هفت تا هشت عامل را که به صورت پیوسته از ابتدای زندگی انسان می‌تواند او را متحول کند و شاخص و نشانه باشد در این آیات دید.

اول: بحث نماز است.

دوم بحث لغو است.

این‌ها فقط به عنوان نمونه است برای اینکه سوره فکری برای کار باشد.

بحث غرایز و مسائل جنسی است که از همان کودکی برای افراد مطرح است به همین دلیل از یک سنی باید بچه‌ها را جدا کرد.

می‌توان اینها را به صورت ارکان در نظر گرفت.

سوال: برخی از بچه‌ها در چارچوب برنامه مدیریت شده والدین قرار نمی‌گیرند و برنامه را به هم می‌زنند اما برخی منعطف هستند.

- باید برنامه‌های مشترک ریخت تا به هم نزدیکشان کرد و از هر دو برای دیگری استفاده کرد، یک کاری کرد که اینها به هم مشغول شوند.

اتفاقا اگر دو تا بچه کنار هم باشند امکان اینکه هر یک ابزار تربیت دیگری باشد بیشتر است تا اینکه تک فرزند باشد. اگر سه تا باشد که خیلی بهتر است و چهار تا بهتر. یعنی هر چقدر که تعدادشان بیشتر باشد ضریب موفقیت بیشتر است.

البته به شناخت مادر برمی‌گردد. حتی اگر دعوا کنند و یکدیگر را بزنند بعضی وقت‌ها لازم است و اشکال ندارد،

اگر روی مدیریت باشد اشکال ندارد. زیرا خوب نیست بچه لوس باشد و خوب است کتک کاری کنند.

تنبيه در هفت سال اول:

اگر تنبيه منجر به نزديك شدن فرزند به پدر و مادر می شود خیلی هم خوب است، می شود تنبيه را طوری طراحی کرد که بهانه ارتباط شود. البته وقتی بچه دار می شويم خلاقیت هم شکوفا می شود و باید تعريف کنیم و بدانیم اینجا محل خلاقیت است. بچه يك سوژه فکر است که مدام با تغییر سن بایستی ابزار و تکنیک ها را تغییر داد. هر روز صبح که بچه بیدار می شود روی دنده دیگر است، و مشخص نیست چرا؟ بچه ها دوره هایشان سریع تغییر می کند. نرم افزار تان را تغییر بدهید.

و البته بسیاری از موارد، آموزش دادنی و آموزش دیدنی است و باید یکسری از افراد که از الهام و استعداد الهی برخوردار هستند و می توانند با بچه ها به خوبی تعامل داشته باشند، تجربه هایشان را در اختیار بقیه قرار بدهند تا دیگران نیز یاد بگیرند. راه های تعامل با بچه ها را یاد بگیرند. بچه ها هر قدر اهل لجبازی باشند، تربیتشان سخت تر است اما نتیجه بهتری می دهد. ایجاد تفکر در آنها سریع تر است. آن بچه ای که ساکت است باید ابتدا لجبازی را در او تحریک کرد و سپس تفکر را فعال کرد. باید کاری کرد تا لج او در بیاید تا تفکرش فعال شود. اما بچه هایی که خودشان لجباز هستند دیگر احتیاج به این کار نیست. در بعضی بچه ها نیز دُز لجبازی بیشتر است. در روانشناسی جدید می گویند بیش فعالی! که در بسیاری از موارد اشتباه می کنند. نام آن بیش فعالی نیست در واقع کمبود تفکر نیست بلکه ناشی از زیادی تفکر در آن سن است. این پدر و مادر باید آموزش ببینند و خلاقیت بیشتری را به کار ببرند تا بتوانند با بچه به اصطلاح بیش فعال به درستی رفتار کنند. اینگونه بچه ها را نباید به دکتر برد، بلکه پدر و مادر باید به دکتر مراجعه کنند. آنان باید بتوانند بر اساس یک فرمول بیش فعالانه ای بچه را مدیریت کنند.

سوال: جدا کردن بچه ها از پدر و مادر از چه زمانی است؟

- از اولین زمان ممکن، حتی از وقت شیر دادن، یعنی از همان زمانی که امکانش هست به نظر جدا شود بهتر است. بعضی ها البته حساسیت و ترس دارند نسبت به بچه ها و برای همه یکسان نیست، آنها هم باید تلاش کنند اما فشار نیاورند، در واقع تربیت بچه ها با زور و فشار امکان پذیر نیست. شما نمی توانید بچه تان را به زور در يك جایی قرار

بدهید و به او سر هم نزنید. ممکن است بچه‌ای باشد که خیلی حساس باشد، بعضی بچه‌ها حساس و عاطفی هستند و این مراتب باید به تدریج و آهسته انجام شود تا به مسائل عاطفی‌شان لطمه‌ای وارد نشود. البته متخصصین باید نظر بدهند و البته بعضی موارد را باید تجربه کرد. ما قوانین را از چند روایت استخراج کرده‌ایم اما بقیه مباحث در بحث تجربه و مسائل دیگری می‌رود. خیلی‌ها را باید مدل‌سازی کرد.

سوال: بازی بچه‌ها با همسالان در حضور پدر و مادر در رشد موثر است؟

- خیلی خوب است. خیلی اجتماعی می‌شوند اما باید حتماً حس پدر و مادر را داشته باشند.

گول ظاهر بچه‌ها را نباید خورد خیلی وقت‌ها خیلی چیزها را می‌گویند و کافی است شما کمی آنها را رها کنید، بلافاصله شروع به ناسازگاری می‌کنند.

حال ممکن است زمانی پیش بیاید که مهدکودک‌هایی ایجاد شود که به صورت سه بعدی عکس پدر و مادر را ضبط کنند. (برای مثال) منظور این است که وقتی منات کلی را یاد بگیریم می‌توان برای آن برنامه‌ریزی کرد. ما نمی‌گوییم مهد مطلقاً ممنوع، بلکه این بچه باید وابسته به والدین باشد، حال ممکن است بچه را از مهد که می‌برد تا زمانی که می‌خواهاند او را به خود بچسباند.

در توضیح تجربه یکی از حاضرین در ارتباط با کودکان:

مهمترین کار این است که پدر و مادرها مدت زمان گفتگو با بچه‌ها را افزایش بدهند و از سه چهار دقیقه به ده و بیست دقیقه برسانند. اینکه شما با توجه به یک موضوع بتوانید حالت‌های مختلف به آن بدهید تا بچه شروع کند به حرف زدن و دیالوگ گفتن و به جای پنج دقیقه حرف زدن، تا بچه می‌خواهد کوتاه بیاید یک سوال دیگر پرسید، به این می‌گویند جلد. که به شدت در هفت سال اول روی تفکر کودک اثر گذار است. بلافاصله دیالوگ را تغییر داد با خودمان مسابقه بگذاریم مثلاً امروز ۵ دقیقه توانستم صحبت کنم، فردا ۷ دقیقه و غیره و هدفی ندارد و تنها باید حرف زد و دلیلش هم این است که همین دیالوگ ساده در هفت سال دوم و سوم تبدیل به مباحثه علمی می‌شود و اگر نتوان در هفت سال اول این موضوع را پیاده کرد تقریباً ممکن نیست در هفت سال دوم و سوم با بچه‌ها مباحث

علمی و گفتگو داشته باشیم و این خیلی مهم است و اگر من الان با دخترم بخوام صحبت کنم نهایت ده دقیقه می‌توانم صحبت کنم چون در زمانی که باید طولانی مکالمه می‌کردم، نکردم. در صورتی که اگر الان یک ربع حرف بزنم در زمان بلوغ دو ساعت می‌توانم صحبت کنم و اگر یک موقعی نماز نخواند از او می‌پرسم چرا نماز نمی‌خواند. او دلایل خودش را می‌گوید و می‌توانیم با او حرف بزنیم و در دو دقیقه اول به جنگ و خونریزی ختم نمی‌شود.

الان اگر پدر و مادرها بخواهند با بچه‌های سیزده، چهارده ساله‌شان صحبت کنند، دو دقیقه بیشتر طول نمی‌کشد که صدای قابلمه و کفش و غیره به گوش می‌رسد و شروع می‌کنند به فریاد زدن. دلیل آن این است؛ در زمانی که باید این مسئله را تمرین می‌کرده است این کار را انجام نداده است.

سوال: این موضوع چگونه باید شروع شود؟

- اول کار همین که فقط مادر صحبت کند کافی است اما بعد از اینکه کودک تکلم را آموخت باید جواب هم بدهد.

هدف و محتوای صحبت مهم نیست و تنها همین که اختلاط کنید کافی است. مثلاً حالا که این شد، بعد از آن چه می‌شود....

در واقع همان اختلال‌هایی که ما در مباحث سیاسی و اقتصادی و غیره می‌کنیم باید در هفت سال اول با بچه‌ها باشد و گرنه وقتی در مهمانی‌ها این صحبت‌ها را انجام دهیم غیر از وزر و وبال آخرتی چیز دیگری برایمان نخواهد داشت.

سوال: نحوه صحبت ما ادبیات خاص به بچه منتقل نمی‌کند؟

- بچه فقط ارتباط را می‌فهمد و شما نوعاً حرف‌های خوب می‌زنید چون می‌خواهید بگویید این اینطور است و .. عزیزم، جانم..

زیرا متن بحث دعوا نیست، متن ارتباط است و به طور طبیعی کلمات هم خوب است.

سوال: سیر زمان گذاشتن برای گفتگو با کودک نهایت دارد؟ یکسری از والدین یک دقیقه هم صحبت نمی‌کنند و این فرد تمرین می‌کند و ارتقا می‌دهد و یکسری از والدین یک ساعت با کودک خود صحبت می‌کند، آیا این فرد

هم تمرین کند و ارتقا بدهد؟ و همین طوری ارتباط بیشتر شود؟

- بله.

سوال: مولفه‌ها در هر هفت سال را چطور استخراج کنیم؟

- روش آن را هفته بعد می‌گوییم. یعنی اینکه چگونه می‌توانیم ما بفهمیم یک مولفه ضرب در مولفه دیگر می‌شود در جلسات بعد می‌گوییم. در این مولفه‌ها ضرب انجام می‌شود و یکسری صفات دارد که آن صفات غلبه پیدا می‌کند و ضرب می‌شود. به این دلیل که این مولفه‌ها در بین خانواده مومن و غیر مومن تفاوتی ندارد و امری است که در همه عالم اینگونه است. بچه‌ها نسبت به عبادت (هر عبادتی، حتی اگر شما بت پرست هم باشید) بچه‌ها نسبت به آن حس شکوه و عظمت دارند. جهان شمول بودن است.

سوال: شما فرمودید اگر مجبور نیستیم، بچه را مهد نگذاریم؟

- مهد کودک ضررهای زیادی دارد بخصوص قبل از چهار سال و به هیچ وجه توصیه نمی‌شود الا در حالت اضطرار. اما در مورد چهار سال به بعد وابسته به خود کودک است. اگر کودکی تفکر انتزاعی اش تقویت شود اشکال ندارد کم کم بعد از چهار سال به مهد برود. سن تفکر انتزاعی در حال حاضر تقریباً شش سال است، یعنی می‌توان گفت شش سال مرزی است که حتی می‌توان بچه‌ها را به اول ابتدایی فرستاد.

سوال: این بدان معنی است که خانم‌ها در هفت سال اول بچه‌ها، شاغل نباشند و یا شغل پاره‌وقت داشته باشند؟

- بهتر است که مادران شاغل نباشند و اگر شاغل بودند شغل شان طوری باشد که بچه شاغل بودن مادر را حس نکند

سوال: بچه‌هایی که از دو جنس مختلف هستند از چه زمانی باید اتاقشان را جدا کرد؟

- مهم جدا کردن اتاق نیست، زیرا ممکن است امکانش نباشد، اما باید فضای فیزیکی شان جدا باشد. اما الزامی به جدا کردن اتاق نیست.

سوال: اگر بچه‌ها را در کلاس‌های آموزش مثل کلاس حفظ قرآن ثبت نام کنند و در این حفظ قرآن با بچه کلنجار

بروند، و بچه حوصله این کلاس را نداشته باشد آیا اگر کودک بگوید نمی‌خواهم حفظ کنم باید ادامه داد؟

- پدر و مادر اشکال ندارد با بچه قرآن حفظ کنند و یا کلنجار بروند. اما اگر کودک علاقمند نیست نباید ادامه داد. در هفت سال اول هر کاری که موجب قطع ارتباط پدر و مادر با کودک شود لغو محسوب می شود. حتی اگر قرآن خواندن باشد. قرآن خواندن برای کسی که در اقتضائات او نیست لغو محسوب می شود.

سوال: گاهی وقت ها که پدر زمان کافی ندارد پدر بزرگ بچه می تواند کمک کند؟

- نظر شخصی من این است که گاهی نقش پدر بزرگ و مادر بزرگ از پدر و مادر بیشتر است.

سوال: بچه اگر پیش مادر باشد بهتر از هر جای دیگر است؟

- بله کنار مادر باشد بهتر است. اما گاهی، نقش مادر بزرگ و پدر بزرگ مانند پدر و مادر است و گاهی نقش شان حتی بیشتر است و خیلی بهتر است و گاهی باید پدر و مادر کاری بکنند که بچه ها کنار پدر بزرگ و مادر بزرگ شان باشند. اما در صورتی که برای آنها زحمتی نداشته باشد. نه تنها بد نیست بلکه خیلی هم خوب است. بلاخص اگر پدر و مادر با طهارتی باشند اثرش بیشتر است. به نظر من اشکال ندارد و این نظر مخالف نظریه های روانشناسان است. با توجه به اینکه در روایات حکم محرمیت تعمیم داده می شود به نظر می رسد این حکم محرمیت، در بقیه احکام هم جریان پیدا می کند و تجربه هم همین را ثابت کرده است.

سوال: مصادیقی که می فرمایید مخرب هستند، چرا واژه لغو را به کار می برید؟

- وقتی می گوئیم لغو، در واقع به طریق اولویت را شامل می شود. شما چیزی می گوئید که به طریق اولویت را شامل می شود. یعنی وقتی که اثبات کردیم از لغو باید اعراض کنیم به طریق اولی باید اعراض شود. بنابراین ما این را به عنوان، حد مولفه ای شناخته ایم، اما این را هم شامل اش می کنیم.

سوال: بحث طهارت معنوی به چه دلیل مطرح می شود؟ پس ماهواره داشتن نشانه عدم طهارت است بنابراین ما

بچه هایمان را نزد والدینی که ماهواره دارند نگذاریم؟

- ممکن است پدر و مادری ماهواره داشته باشند اما انسان های معنوی هم باشند و نمی شود جمع کرد.

سوال: مثلاً اگر بچه در خانه پدر و بزرگ مدام پای ماهواره بنشیند و کاری به کارش نداشته باشند چطور؟

- اشکال ندارد به نظرم، آن ربط اثرش بیشتر است و می توان این مسئله را آزمایش کرد. آزمایش اش اینگونه است

که از بچه می‌پرسیم دوست داری بروی خانه مادر جون؟ بچه مشتاق است. پس باید جبران نواقص توسط پدر و مادر انجام شود. توجه کنید این ربط انجام می‌شود و در بزرگی، بچه فقط یک حس باشکوهی از فامیل دارد و ارحام برایش مهم است و حس خوبی نسبت به ارحام دارد و این را از پدر بزرگ و مادر بزرگ‌اش دارد. اما حس‌های دیگرش به عهده پدر و مادر است و اشکال ندارد. جبران باقی مثال بر عهده پدر و مادر است.

برای شادی روح امام بزرگوار صلوات

از خدا می‌خواهیم قدرت شکر این نعمت بزرگ الهی را که بی‌بدیل است و با هیچ چیز قابل مقایسه نیست که تحولی را ایجاد کرده و باعث شد همه دنیا با نور قرآن آشنا شود، به ما ارزانی دارد صلوات

جهش‌های زیادی در نظام عالم اتفاق افتاده که به برکت امام و شهداء بوده است. کم و کاستی‌ها را سعی کنیم برطرف کنیم و مدیون باشیم صلوات

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱)

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲)

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳)

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (۴)

وَالَّذِينَ هُمْ لِقُرُوبِهِمْ حَافِظُونَ (۵)

إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶)

فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۷)

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸)

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹)

أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ (۱۰)

الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱)

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ (۱۲)

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ (۱۳)

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴)

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ (۱۵)

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ (۱۶)

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ (۱۷)

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ (۱۸)

فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَّكُمْ فِيهَا فَوَاكِهٌ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۱۹)

وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورٍ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصَيْنٍ لِلَّكِلَيْنِ (۲۰)

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۲۱)

وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۲۲)

سوره مبارکه مومنون در وصف مومنان است که مراحل را طی می کنند تا به مراتبی برسند.

امروز چند نکته در راستای مطالب هفته پیش ذکر می کنیم:

به طور کلی انسان از همان موقع که متولد می شود تا زمانی که از دنیا می رود، طول عمری دارد. در این آیات اشاره میشود به اینکه انسان، موقعی متولد می شود، موقعی می میرد و زمانی هم مبعوث می شود. مراحل زندگی اش یک به یک جلو می رود. در هر مرحله ای هم حظی از وجود دارد و فیضی را دریافت می کند که مراتب را برای او رقم می زند.

انسان در مراتب مختلف، قابل مقایسه نیست. مثلاً الان ما با کودکی مان اصلاً قابل مقایسه نیست.

مرتبّه یعنی سطح فرد افزایش پیدا می کند؛ یعنی دریافتی برای وی اتفاق می افتد.

بر اساس آیات این سوره، جنین هم مراحل را طی می کند.

مراحل بلوغ رفتن سیر

مراتب رشد شدن صیر از جنس حیات است

مثال: وقتی راه میروم؛ برای رسیدن به یک متر آن طرفتر، چهار قدم برمی دارم. این چهار قدم یعنی طی کردن چهار مرحله و نقطه ای که به آن می رسم می شود مرتبه ای دیگر.

انسان موجودی مرکب از جسم و قوای معنوی است. اگر قوای معنوی وی به ازای رشد جسمی، بالا نرود؛ به علت این ناهماهنگی، گمراهی اتفاق می افتد.

حالا سوال این است که آیا میتوان برای طی مسیر انسان، مولفه هایی به عنوان شاخصه های تعیین کننده رشد انتخاب کرد؟

پاسخ این سوالات در آیات ابتدایی این سوره داده شده و در حقیقت، آیات ابتدایی این شاخصه ها را بیان می کند: نماز/ اعراض از لغو و... می توانند به عنوان مولفه های تعیین پیشرفت انسان باشند.

امروز سعی می کنیم بفهمیم بیشترین مولفه ای که در رشد معنوی انسان اثر دارد چیست؟

ابتدا مروری بر دوره های رشد:

۷ سال اول: شکوفایی سیادت و کرامت

۷ سال دوم: شکوفایی ادب و آداب

۷ سال سوم: شکوفایی عقل

۷ سال چهارم: دوره بلوغ عاطفی/فرزندآوری

۷ سال پنجم: دوره مسوولیت

۷ سال ششم: دوره رهبری

یک وقتی ما یک تک انسان را نگاه می‌کنیم و مولفه‌های رشد را در او مورد توجه قرار می‌دهیم. (یک انسان را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم). یک وقتی تاثیر هر کدام از دوره‌ها را به نسبت دیگران می‌سنجیم. مثلاً درباره نماز خواندن این دو حالت به این شکل است:

اول. تاثیر نماز بر فرد

دوم. نماز خواندن شما در خانواده چه اثری دارد.... تاثیر نماز بر دیگران

نوعاً سه دوره هفت سال اول، تحت تاثیر سه دوره هفت سال بعد هستند؛ چون بچه که از خود اختیاری ندارد، شما به او یاد می‌دهید خوب حرف بزند یا غیبت کند.. جامعه یاد می‌دهد حرف زشت بزند و ... بچه تحت تاثیر است.

سه دوره هفت سال دوم، «حکومت و حاکمیت»، «لایه خواص» و «خانواده و عشیره» را تشکیل می‌دهد.

هر انسانی مثل جنین که سه لایه است، سه لایه حکومت، خواص و خانواده دارد و هر کدام از مولفه‌های اقامه نماز، اعراض از لغو و ... در اینها تاثیر دارد.

مولفه‌های حکومت داری را از این آیات می‌توان بدست آورد: هفت سال سوم و دوم

اینکه خواص درباره چه چیزهایی فکر می‌کنند، از این آیات می‌توان بدست آورد: هفت سال سوم و دوم

و اینکه خانواده نسبت به چه چیزهایی باید حساس باشند هم از این آیات می‌توان بدست آورد: هفت سال سوم و اول

اگر خواسته باشید دوره بلوغ عاطفی موفق و خانواده موفق را بگویید، آیات اول سوره مومنون را می‌توانید بخوانید.

درباره خواص، دانشمندان، پزشکان و ... بخواهید بگویید، آیات اول سوره مومنون را می‌توانید بخوانید.

درباره خصوصیت حکومت و حکومت داری و ... بخواهید بگویید، آیات اول سوره مومنون را می‌توانید بخوانید.

در حقیقت در یک بستر، لایه‌های مختلفی را می‌توانید ببینید.

مثلاً اعراض از لغو را در لایه‌های مختلف می‌بینید.

روایتی از امام صادق علیه السلام هست که در آن، حضرت از یکی از مولفه‌های آیات این سوره، مرتبه بندی در آورده‌اند: «عن اللغو معرضون»

حضرت می‌فرمایند: "الخير كله في ثلاث خصال: في النظر و السكوت و الكلام"

این روایت بر اساس آن آیه یعنی؛ اگر نظر کردن با درس گرفتن همراه نباشد، سهو است؛ کار بی مقصد و بیهوده ای است. کاری انجام شده اما از بین رفته و باطل شده؛ هزینه کرده اما سود نگرفته.

هر که سکوت کرد و در آن نتوانست فکر کند، حتما به غفلت گرفتار می‌شود.

هر کلامی و هر ارتباطی (با خدا یا با دیگری) که در آن ذکر نباشد، لغو است.

بر اساس این روایت، سهو و غفلت، خودش نوعی لغو است؛ اما اسمشان را یکی نگذاشته‌اند.

اگر انسان بر اساس این روایت عمل نکند، هم به خطیئه دچار می‌شود و هم مردم از شرش ایمن نیستند.

در نظر سهو ممکن است زهر چشم یا زخم چشم وجود داشته باشد. نظر سهو به طور کلی دست شیطان است.

انسان هیچ وقت از این سه حالت گفته شده خالی نیست.

حضرت، خیر را در سه گنجی جمع کرده‌اند و به انسان گفته‌اند بین همه رفتارهایی که انجام می‌دهی به این سه فکر کن.

این سه در مباحث تربیتی هفت سال اول بسیار جالب است.

اگر کسی همین یک روایت را بلد باشد و دیگر هیچ روایت دیگری نداند، می‌تواند همین را اصول تربیتی ۷ سال اول بگذارد یعنی

فرزند من پدری را ببیند که نظرش، عبرت است. فرزند من پدری را ببیند که سکوتش، فکر است. فرزند من پدری را ببیند که کلامش، ذکر است، این باعث می‌شود فرزند با فطرتش ارتباط برقرار کند

وقتی می‌گوییم کلامش ذکر باشد یعنی حتما باید در ذهنش، حکم و یاد خدا باشد. نمی‌تواند در آن طعنه باشد.

نمی‌شود یاد خدا بود و دو ساعت با تلفن، از این و آن حرف زد.

می‌دانید بچه‌ها چقدر از تلفن حرف زدن مادرها آسیب می‌بینند!..

اغلب آسیب‌ها (بخش زیادی از آن) این است که مادر با تلفن حرف می‌زند و حواسش به فرزندش نیست. نوعا خانم‌ها وقتی حواسشان، جایی هست؛ از جای دیگر پرت می‌شوند.

بچه هم آن موقع چیزی نمی گوید و گوش می دهد؛ اما در جای دیگر اعصاب مادر را به همین دلیل به هم می ریزد. مهم ترین اصل در هفت سال اول که مهم تر از آن وجود ندارد، ارتباط پدر و مادر با فرزند است. اگر فرزند با پدر و مادر در این سن ارتباط برقرار کرد، ارتباط برقرار کرده؛ و گرنه از هفت سال بگذرد و اتصالش به پدر و مادر وصل نشود؛ دیگر نمی شود.

این اتصال، حس وابستگی و چسب دارد. دوست ندارد از پدر و مادرش جدا شود.

اگر بچه وابسته است؛ پدر و مادر، مراعات درستی کرده اند.

البته تمامی بچه ها، حدی از وابستگی را دارند. منظور ما از وابستگی این است که حس ارتباطش اینطور است که همراه پدر و مادر بودن، برایش رضایت و حلاوت ایجاد می کند.

اگر در هفت سال اول، پدر و مادر با هم بد حرف بزنند مثل تیری است که در وجود بچه فرو می رود و به اضطراب دائمی تبدیل می شود.

عین این داستان یعنی نظر، سکوت و کلام برای هفت سال دوم و سوم هم هست.

در هفت سال دوم این شروع می شود به انتقال دادن که در هفت سال سوم در وجود خود فرد برود.

نشاط حقیقی در کلامی است که ذکر در آن است.

وقتی با خانواده صحبت می کنی، نباید غم و اندوه دنیایی در آن باشد.

ذکر یعنی نور خدا، ظلمت نباید در آن باشد.. یعنی وقتی حرف می زنیم نباید کدر باشد؛ نباید درباره دیگری باشد، نباید غر باشد، نباید دروغ باشد.

جمع همه اینها می شود اینکه در کلام ۱. نباید گناه باشد؛ ۲. نباید زائد باشد؛ ۳. نباید بی نشاطی، بی انگیزگی و ... فاقد کمال باشد.

بچه ها خانواده بی نشاط را می شناسند.

در قرآن می فرماید «هل جزاء الا حسان الا الا حسان»!!

بچه ها باید حرف خوب دیده باشند، سکوت خوب دیده باشند؛ نظر خوب دیده باشند.

اگر در نگاه کردنت، پندی، علمی، استفاده ای نباشد؛ این می شود سهو و بلافاصله در بچه اثر می گذارد.

یعنی شما با این نگاه به بچه ات می گویی: بچه جان! همانطور که من در سهو هستم تو هم می توانی در سهو باشی! این موضوع را به القاء می کنی. آن وقت مگر می توانی به این بچه بگویی تلویزیون نبیند!

مگر می شود از بچه چیزی را خواست که خودت انجام نمی دهی؟!!

در جبهه، بچه ها دور هم جمع می شدند و درباره مدل های مختلف سکوت صحبت می کردند. مثلاً می گفتند سکوت فلانی خیلی خوشمزه است. بغل او می نشینیم، ساکت است؛ اما در او بارشی از رحمت است. سکوتش شنیدنی است؛ در واقع سکوت نیست؛ چون پر از تسبیح است.

لایرجون لقاء الله فعلا دیدار خدا نیست. آن سمتها مال آن موقع است که آدم اعتقاد داشته باشد به لقاء الله!

خیلی بد است سکوت انسان از موهبت بارش آسمانی بی بهره باشد و سکوتش به سمت خیالات و روزمرگی برود. همسرم یا پدر و مادرش به من حرفی زده اند؛ من خیلی در خودم هستم. چهره ام گرفته است؛ حتی وسایل را هم با عصبانیت جابجا می کنم.

سکوت است اما همراه با عصبانیت؛ خب این غفلت است.

سکوت را با تفکر همراه نکنی، جای خالی باز می کند و می شود دغدغه.

اگر ما در روز ۱۲ ساعت سکوت داشته باشیم، در نود درصد آن به ظلم ها و اجحاف هایی که به ما کردند فکر می کنیم. چه فایده ای دارد؟! به چه دردی می خورد فکر می کنی به اینکه فلانی بد است؟! آب ما را گِل کردند؟! و ...

شاکله هر انسانی در نوع سکوت و کلام و نظرش متفاوت است؛ اما فعلاً این مواردی که گفتیم شاکله ای نیست.

اگر تربیت بچه ها توسط والدین خراب نشود؛ بچه ها فطری رشد می کنند.

از «فکر» تعریف های مختلفی ارایه شده است.

فکر بدیهی است؛ اما چیستی آن خیلی واضح نیست. مثلاً آنطرف دیوار را نمی توانید ببینید؛ چون دیوار هست؛ اما اگر آینه ای تعبیه کنید، آنطرف را می توانید ببینید.

خدا به انسان قدرت داده که به وسیله نفس خود، آینه های مختلف را انتزاع کرده و خود را در شرایط و حالات مختلف ببیند.

خود را در شرایط مختلف تخیل یا تصور کند و بر اساس آن خود را شبیه سازی کند.

کار فکر، انتقال از یک حقیقت به حقیقت بالاتر است. یک موقع در وصف جبهه و جنگ حرف می زنیم. شاید هیچوقت آن فضا را ندیده باشیم اما اجمالا می دانیم فضای معنوی خوبی بوده! اینکه قدرت داریم خود را در آن فضا قرار بدهیم و و از مواهب آن رزمنده بهره مند شویم، از مواهب تفکر است.

تفکر شما را بلند می کند و به جایی منتقل می کند که نبوده اید.

قرار گرفتن در فضایی و جاری شدن آن قوانین. مشاهده صحنه های مختلف در مراتب مختلف کار تفکر است.

شاید با کتاب این اتفاق بیفتد؛ کتاب ابزار تفکر است. اینکه با چه موضوعی باشد مهم است.

تفکر قرار گرفتن در موضعی است که حقیقت را در قلب می تاباند و آن حقیقت را می تواند انتقال دهد.

یک نفر با سن ۲۰ سال میتواند تجربه یک آدم صد ساله را داشته باشد.

اینکه انسان قدرت داشته باشد خودش را در فضایی قرار دهد که اگر مثلا با فلانی ازدواج کنم چه مسیری را طی می کنم، تفکر است.

خیال و شهود شبیه هم هستند. خیال اصلا قدرت کاری را که درباره تفکر گفتیم ندارد. با خیال نمیتوان فهمید طرف مقابل چه دوست دارد. من باید بتوانم عینا خود را جای آن طرف بگذارم.

در خیال، خطا و توهم هست؛ اما در تفکر اینطور نیست.

بالاترین قدرت تفکر را در آدم هایی می توان دید که قدرت ارتباط گیری با آدم های مختلف را دارند؛ قدرت جانمایی خود را در سنین مختلف دارد؛ می تواند خودش را کوچک کند در ذائقه یک طفل.

اما بعضا ما قدرت نداریم با بزرگترها هم که حرف می زنیم، کوچک باشیم و او بزرگ باشد.

قدرت نداریم خودمان را کوچک کنیم و به پدرمان بگوییم که باباجان دوست دارم.

تصور و تخیل برای ذهن است اما تفکر، صفت نفس است.

در هفت سال اول و دوم نمی‌توان تفکر کرد. تفکر تقریباً از بلوغ به بعد است. دو تا سه سال بعد از بلوغ است.

با تفکر می‌توان به اندازه آدم‌های مختلف تجربه بدست آورد؛ با جایابی خود در سنین مختلف.

با تفکر می‌توان مجاهد شد. اینقدر وجودتان را مثل او می‌کنید که مجاهد می‌شوید.

می‌توانید به حج بروید. حرم اهل بیت بروید و ...

ممکن است با تخیل شروع شود.. باید حس کنم جلوی رسول خدا هستم؛ این کار تفکر است!

تفکر آسانسور است. یک بالابر است.

بر اساس تفکر، معاشرت با مردم، بهترین صحنه‌های زندگی انسان است.

خیلی از آقایان به علت ضعف تفکر نسبت به کمک‌های خانواده همسرشان حساس هستند. بعضی نسبت به کمک

پدر خودشان هم حساس هستند!

او پدر است؛ مادر است.. باید خود را جای بابایت بگذاری!

بابا یعنی باید به کار تو کار داشته باشد، دغدغه تو را داشته باشد؛ غصه ات را بخورد. بابا، بدش هم خوب است؛ مگر

اینکه معنی بابا را ندیده باشی.

باید به گونه ای باشم که بگویم من به اندازه عمرم از بابام خیر دیدم؛ چون به اندازه عمرم سعی کردم بابا بینم؛ چون

پدر، نحوی ولایت دَرش وجود دارد. ولایت تکوینی در آن وجود دارد.

معونه تفکر باید کفاف سن انسان را بدهد. آدم باید بترسد.

اگر در زمان خودش، تفکرش فعال نشود، به تدریج که هزینه زندگی‌اش بالا می‌رود، از دواج، بچه دار شدن، کهولت

سن، مریضی و... دیگر پولی برای پرداخت ندارد.

انسان هر موقع در زمان خودش از اوقاتش استفاده کند، با همان ذخیره جلود می‌رود.

تفکر، تفکر می‌آورد و بی‌فکری، بی‌فکری! سهو، سهو می‌آورد و غفلت، غفلت و ذکر، ذکر.

متأسفانه ما متناسب با عمرمان ذخیره نداریم. همین حالا هم زادم (توشه‌ام) برای من کم است.

آدم باید مثل آدم‌هایی که چیزها را از دست داده زندگی کند نه مثل آدم‌هایی که خیلی وقت دارند!

تمام شد دیگه! چیزی نمانده! آدمهای این جمع نیمی از عمرشان را کرده‌اند!

انسان اگر نظرش را درست کند، سکوتش را فکر می‌کند، کلامش را ذکر می‌کند.

بحث ما درباره عن اللغو معرضون بود.

مؤلفه‌های اول سوره مومنون، هم درباره خودمان مهم است و هم درباره صفت.

آیا برای سیر تفکر در سنین مختلف، سنجه و شاخص داریم؟ بله! باید درباره این موضوع کار کرد.

هر فکری را نباید هر جایی کرد.

هر وقت خواستید خودتان را جای مجرم و شکست خورده‌ها بگذارید، در نماز شبتان فکر کنید. خیلی از چیزهایی

که در روایات گفته شده، به فضای خاصی احتیاج دارد. اگر در فضای خودش نباشد، موجب افسردگی می‌شود.

تفکر اصلاً بدون هدف شکل نمی‌گیرد.

بوسیله تفکر می‌توانی شریک همه خیریهایی باشی که در روزگارت اتفاق می‌افتد.

تفکر چسبیده به عمل است

تخیل با عمل فاصله دارد. در تخیل تان فکر می‌کنید یک بیمارستان ساخته‌اید.

دستگاه‌های مختلفی برای اصلاح نفس وجود دارد. هر کدام را عمل کنید، اصلاح نفس صورت می‌گیرد.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ (۱۷)

چرا آدم فکر میکند، خدا از او غفلت کرده و بی‌خبر است؟

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ (۱۸)

موضوعاتی که در قرآن مطرح می‌کند ولو اینکه موضوع را نفهمد؛ ولی باید در ذهنش باشد و روزها با خود تکرار کند.

بابا آب داد. خدا ابر دارد.. ابر باران دارد و ...

به جای مشکلات اقتصادی و مسایل مختلف، این موضوعات در ذهنش باشد.

خدا چیزهای خیلی بدیهی را گفته، آسمان، آب، زمین، جنات، نخل، انگور .. ممکن است فواکه زیادی در آن باشد..

فَأَنشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَّكُمْ فِيهَا فَوَاكِهٌ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۱۹)

تازه اینها را هم می خوریم..

چرا خدا می خواهد ما به اینها فکر کنیم؟ نگو چرا؟ فکر کن، بعدش میفهمی.

وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورٍ سَيْنَاءَ تَنبُتُ بِالذَّهْنِ وَصَنِيعٌ لِّلْكَالِينِ (۲۰)

طور سینا: هر جا که مقدس است / روغن هم دارد / خورشت هم هست برای کسی که بخواد اُکلی داشته باشد.

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۲۱)

تازه از چهارپایان هم عبرت بگیرید. از آنچه در درون آنهاست؛ شما را سیراب می کند؛ تازه منافع خیلی زیادی هم دارد. از گوشتشان می خورید.

آدم از این بداهت تعجب می کند.

وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۲۲)

دریا را دیدی؟ کشتی بر آن سوار می شود..

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۲۳)

انبیاء حرفهایشان همینطوری بوده؛ ای قوم مراقب باشید.. خدا هست.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ (۲۴)

نوح میگفت خدا هست. خدا هست که دروغ نبود، برچسب چسبانند که نوح می خواهد بزرگی کند.

اینها فکر می کردند چون خدا بزرگ است حتما باید کار شق القمری بکند. نتوانستند با خودشان حل کنند این که ساده می گوید، خدا است. چقدر بدیهی است. خدا می گوید تقوا داشته باش.

انواع بیماری‌ها وجود دارد. می‌گویند می‌خواهم بروم کتاب بخوانم تا نظام و قاعده تقوا را بفهمم.

ما خیلی دیرباور هستیم. خدا به خودش قسم خورده که کلید همه مشکلات آدم در یک چیزی است به نام تقوا.

چنین آیه‌ای شاید نباشد اما مشابه آن در سوره شمس هست.

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فْتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ (۲۵)

گفتند این دیوانه است.

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَبُونَ (۲۶)

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ (۲۷)

فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكَ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۸)

وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (۲۹)

دعایی کنیم که به ما هم مثل انبیاء دعا کردن وحی بشود؛ الهام بشود.

دعا کردن الهام می‌خواهد. خیلی وقتها به آدم الهام نمی‌شود. باید به او بگویند تا دعا کند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ (۳۰)

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ (۳۱)

فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۳۲)

جالبه شما که دیگه نوح و کشتی را دیدید، بنده خداهایی که بعد قوم نوح (ع) بودند و... همان حرف حضرت نوح (ع) گفته شد.

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِيقَاتِهِ وَآتَرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ (۳۳)

این‌ها همان حرفها را زدند، با اینکه نوح را دیدند و کشتی را دیدند..

وَكَيْنَ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ (۳۴)

أَيَعِدُّكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ (۳۵)

مشکل این است که قیامت را باور نمی کنند.

هِيَاهُ هِيَاهُ لِمَا تُوْعَدُونَ (۳۶)

إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۳۷)

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ (۳۸)

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَبُونَ (۳۹)

قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ (۴۰)

فَاخَذَتْهُمْ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غَنَاءَ قَبْعَدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۱)

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ (۴۲)

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (۴۳)

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلٌّ مَّا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ قَبْعَدًا لِّلْقَوْمِ لَّا يُؤْمِنُونَ (۴۴)

تترا یعنی یکی یکی پس از دیگری.

برای سلامتی خودتان یک صلوات ختم کنید. برای کسانی که مشکلاتی دارند یا مسائلی دارند و دوست دارند به عافیت برسند صلوات

قبل از شروع بحث چند روایت بخوانم؛ و قبل از شروع آن چند دعا بخوانیم که اگر قرار باشد خیراتی نصیب جمع شود همان اول نصیبمان بشود.

دعای اول: توصیه شده قبل از خواستن هر حاجتی از بعضی از دعاها شروع کنیم. در زیست‌شناسی به آن دعاها آغازگر می‌گویند. مضامینی دارند که توجه به آن مضامین حاجات را ولو دنیایی باشد جهت می‌دهد. از آن جهت می‌گوییم که حاجتمند زیاد است و آدم‌ها درگیر مسائلی هستند که نمی‌دانند چطور حلش کنند. یکی دوتا از این دعاها را خدمتتان می‌گوییم.

دعاهای الحاج: آدم به چیزی رو کند و سستی هم نکند. هر فردی دعا یا حاجتی دارد، می‌خواهد ازدواج کند، بچه-دار شود، هم رو می‌کند و هم سستی نمی‌کند.

○ از امام صادق (علیه السلام) خواستم، دعایی به من یاد دهد که دعاهایم مستجاب شود.^۱

دعاهای آغازگر؛ شما شکل معنوی دارید، حال عبادت ندارید، شکل دنیایی یا آخرتی ...

○ دعای نصرت در کرب یا هم (مصائب و همیت‌ها): یا حی یا قیوم...؛ وقتی پیامبر (صلی الله) را کرب یا

دغدغه‌ای می‌گرفت، این دعا را می‌خواندند. بعد از این دعا پیامبر (صلی الله) گفتند: هیچ مسلمی نیست که

این دعا را ۳ مرتبه بخواند و مستجاب نشود مگر اینکه گناهکار یا قطع‌کننده رحم باشد.^۲

حاجتتان را وصل به دعای دیگری می‌کنید.

^۱. ر.ک: (بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۵۵)

^۲. بحار الانوار، ص ۱۵۷

چه خوب حاجتی است که انسان به بهانه آن به این دعا می‌رسد. حاجتِ انسان بهانه‌ای است که اینجوری خدا را بخواند. انگار توفیقی نصیب آن فرد شده که این نیاز به سراغش آمده است.

سؤال: دعاها روی سیستم اسماء‌اش می‌چرخد یا به گونه‌ای دیگر است؟ منظومه است و همه‌اش با هم ارتباط دارد. خدا توفیق دهد که تنفس در فضای دعا، نصیبمان شود. چه خوب که، مشکلی وجود دارد که انسان را به دعا می‌کشاند؛ مشکلات خواستنی.

سوره مبارکه مؤمنون:

شاخص‌های فلاح و ایمان را گفتیم این‌ها را در نظر بگیریم:

۱. خشوع در نماز

۲. عن العفو معرضون ...

آیات ۱ تا ۱۰: مجموعه صفاتی که خدا در ملائک و معیار فلاح و ایمان مطرح می‌کند.

خشوع در نماز، اعراض از لغو، فعل در زکات، حفظ و رعایت.

خشوع در نماز (جنسش مراقبت است)، اعراض از لغو (جنسش مراقبت است؛ کاری کند دم پرِ لغو نگردد، خودش را دور نگه دارد)، فعل در زکات (حالت فعلیت و انجام دادن کاری دارد)، حفظ و رعایت (حالت حفظ است) غیر از فعل در زکات، بقیه حالت حفظ و مراقبتی دارند.

اینها سلسله واژگان مراقبت هستند.

کنترل: با حفظ و رعایت اتفاق می‌افتد.

فعل: حالت تسری به دیگران را دارد (از او به دیگران پاکی سرایت کند. از درون خودش مراقبتش نسبت به دیگران، انتقالِ پاکی است)

آنچه به ذهنمان رسید بحث شاخص است و اینکه از پایه‌ای‌ترین سن رشد تا بالاترین سن، اینها قابلیت بهره‌برداری دارد. حج، جهاد و امثال اینها اینگونه نیستند چون وابسته به سن هستند.

خشوع در نماز (۱) + اعراض از لغو (۲) + فاعلیت در زکات (۳) + حفظ فزوج (۴) + رعایت عهد و امانت (۵و۶) + حفظ صلاه (۷)

اعراض از لغو و حفظ فزوج یک نوع مراقبت هستند. فاعلیت در زکات حالت تسری دارد.

ویژگی های فلاح (یعنی به نتیجه رسیدن انسان، به میوه رسیدن)

فلاح: انسان به غایت خود رسیدن

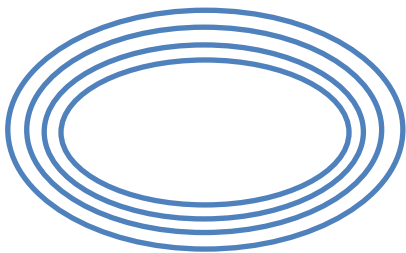
در صفات به غایت رسیدن اینها را ذکر کرده است.

در صفات امکانات دهی هم اینها را ذکر کرده (آیات ۱۲ تا ۱۴)

سلامه من طین (۱) ، نطفه (۲) ، علقه (۳) ، مضغه (۴) ، عظام (۵) ، لحم (۶) ، انشأه خلقاً آخر (۷).

آنها را یک دست گفته، «ثم» نیاورده است (یعنی مرحله به مرحله نگفته است)

ولی در ۷ مورد نماز مرحله به مرحله آورده است. این مؤلفه ها را جدا جدا و مقطع مقطع گفته است. این ۷ تا مثل هم نیستند. هفت تا آسمان می تواند مراتب در طرائق باشد.



ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلًّا مَّا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبَعْدًا لَلْقَوْمِ لَّا يُؤْمِنُونَ (۴۴)

نتیجه آیات قبل خودش است / تتر: یعنی یکی پس از دیگری، پی در پی / اتفاقی که می افتد بعداً لقوم لایؤمنون می شوند. اگر کسی در نظام فکری اش به سمت ایمان نرود، از فلاح، بعد نصیبش می شود. از رسیدن فاصله می گیرد. دور است نسبت به خدا، نه بهتر است بگوییم نسبت به فلاح و رسیدن دور است.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۴۵)

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ (۴۶)

اینکه خدا اینجا «ثم» می آورد دلیلش شاید ارسال انبیاء - یکی پس از دیگری - ذخیره ای است برای دیگران.

برای ارسالِ رُسُل هم مراتب داریم.

به وسیله حضرت موسی و حضرت هارون استعدادهایی از نوع بشر شکوفا شد. مثل آن موقع که نطفه بود علقه شد، یا مثل آن موقع که علقه بود مضغه شد. (آیات ۱۲ تا ۱۴)

خیلی مهم است فرد بتواند در این سوره مرتبه ها را ببیند، فاصله بین مراتب را بتواند ببیند. فاصله قومی که حضرت نوح برایشان نازل شده با قومی که حضرت موسی نازل شده را ببیند.

این دیدن خوب است چون یکی از مهم ترین اتفاقاتی است که در نظام انسانی می افتد و انسان مراقبت خود را از دست می دهد چون بین حالات خود مراتب نمی بیند. اگر نماز خواندم و حالم عوض شد و به طور محسوس فهمیدم که این آدمی که نماز خوانده با آنی که نخوانده خیلی فرق می کند و دو تا آدم متفاوت است، دیگر سستی و تنبلی نمی کند و نماز اول وقت را ترک نمی کند.

تمام درد انسان این است که وقتی کار خوبی انجام می دهد فاصله نمی بیند. این من آتش با آن من آتش فرق ندارد! اگر یک نفر کار خیری کرد و در درونش خوشحال شد یعنی کار خیرش قبل شده است. باید فرق کند بین کار خوب کردن و کار خوب نکردن. باید آدمی را ۲ تا کند. باید به آن، مرتبه دیگری بدهد.

آیه ۴۴: دوره ای بوده که انبیاء پشت هم می آمدند، تا کی؟ تا موقعی که یک حضرت موسایی آمد.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۴۵)

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ (۴۶)

فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ (۴۷)

فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ (۴۸)

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۴۹)

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ (۵۰)

در این سوره بین حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت عیسی (علیه السلام) فاصله نمی‌بینند. کأنَّ یک شریعت داشتند. اگر ۲ شریعت شده بخاطر یهود بوده است چون خدا «ثم» نیاورده است.

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۵۱)

همه رسولان را یک جا جمع می‌کند در قد افلح المؤمنون، درجه نمی‌دهد. همه می‌آیند در مرتبه بالا.

وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ (۵۲)

اگر هر انسانی در هر دوره‌ای از تاریخ موحد شود و به خیر انبیاء واصل شود در افقی قرار دارد و قوانینی، که به آن امت، امت واحد می‌گوییم. ولو در ۴ میلیارد آدم یک نفر بوده باشد، ۴۰۰ سال قبل هم یک نفر بوده یک امت تشکیل بدهد که «امت واحد مفلحین» است. اینها جلودارشان رسل هستند.

و انا ربکم فاتقون، تقوا جنسش مراقبت است، همان که در آیات اول است.

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۵۳)

امر خودشان را بین خودشان به پراکندگی کشاندند.

مثل اینکه نطفه از رحم خود خارج شود. رابطه‌اش را قطع می‌کند.

یک عده از این قطع شدند. دچار غمره شدند.

فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ (۵۴)

در ورطه و گرداب افتادند، در سرگشتگی و حیرت.

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنٍ (۵۵)

شما حکایت کسی را می‌گویید که از این طرائق، مراتب، ... قطع شده است. آیا آنها را کمک کردیم و مال و بچه بهشان دادیم بهشان توفیق دادیم و درهای خیر را به سوی آنها باز کردیم؟ آنگاه بل لایشعرون، فهم ندارند.

نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۶)

خدا می خواهد آسیب شناسی کند، یکی از این ۷ تا را مطرح می کند نه همه را.

حالا چی درسته؟ آیات ۵۷ تا ۶۱ (در این آیات از جهتی دیگر آسیب شناسی می کند)

آنها فکر می کردند ما به سرعت خیرات را بهشان می رسانیم.

از آیه ۵۴ دوباره ببینید. آیه ۵۵ و ۵۶ پشت سر هم هستند.

می خواهید متوجه شوید هر کس سرعت دارد در خیرات: نظام فکری اش برای او از بیرون می آید اما آدمی می -
خواهد بگوید خیرات از درون او می جوشد.

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۵۷)

آدم این آیات را باید مثل تابلویی به دیوار بزند و همیشه ببیندش. جزء ذکرهای دائمی آدم است، باید گذاشت و همیشه دید.

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۵۷)؛ (۱) خشیت و خشوع با هم فرق می کند.

وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۵۸)؛ (۲) مربوط به آیات

وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ (۵۹)؛ (۳) شرک نداشتن به رب

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (۶۰)؛ (۵۴) یوتون، آتوا (از آنچه بهشان دادیم می -
دهند) در حالیکه در قلوبشان، ترسی هست. (ترس بخاطر اینکه به طرف خدا رجوع می کنند) این هم مراقبت است.

أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ (۶۱)؛ (۷۶) سرعت در خیرات، سبقت در خیرات. این ۲ را بینشان
تمایز قائل شده است.

وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۶۲)؛ من فکر نمی کنم هیچ جا در قرآن به این
درجه از تعجب بتوانید برسید که صفات مؤمن جویری باز شده که ۵ مرتبه است و کاملاً تفصیل داده شده است.

ارتباط داده شده به وسعت وجودی و اگر کسی این اعمال را انجام ندهد در وسعتش خیر و خوبی نیست. می شود انسان به جایی برسد که نتواند کار خیری انجام دهد و در وسعتش خوبی نباشد. نتواند سرعت در خیرات داشته باشد. بُعد پیدا می کند.

* کلمه با «او» ارتباط داده شده است. صفات همگن متصل هستند انگار این ها با هم منظومه هستند. با هر کدام راحت تر بودی و به هر کدام نزدیک تر بودی برو جلو. کان همه اینها در یک مراتب هستند (منظومه). از یکی وارد شو و در آن ملکه شو. در واقع بین این صفات مرتبه قائل نمی شود.

خشیت و مشفق بودن نسبت به رب:

خشیت: ترس یا مراقبت به واسطه علم به عظمت. (ولی خوف مطلق نگرانی است)

مشفق بودن: ترس + محبت است. (شما وقتی یک عزیزی را خیلی دوست دارید و می ترسید او را ناراحت کنید، حالت شفقت است. محبتی است که می خواهید به او لطمه نزنید. نگرانی و ترس از کم شدن محبت است. از ریشان مشفق هستند یعنی می ترسند محبتش را کم کند.

ایمان به آیات رب:

خشوع به واسطه خشیت یا آن ترسی است که به ظاهر فرد منتقل می شود. (انتقال عظمت به ظاهر)

ایمان به آیات:

قدرت توکل دارد، آیه را که می بیند می تواند اعتماد کند، آیات برایش توکل زاست. آیات یعنی رسول، آیات یعنی ولی، آیات یعنی هر چیزی که مدلی از رحمت الهی را نشان می دهد. خمیر مایه ایمان، اعتمادی است که می توان به آن اتکاء (توکل) کرد.

عدم شرک به خدا:

عطای مال + وِجَل بودن نسبت به رجوع به خدا (اگر کسی بخواهد وِجَل بودن را بفهمد؛ قلب مدل ژله می ماند / لرزان است قلبش. وقتی مال را می دهد به خدا هم رو می کند، ایمانش را به اذیت نمی دهد، منت نمی گذارد و بخل ندارد. بنظرم در قرآن وِجَل در حالت منفی نیامده که البته باید دقیق بررسی کرد)

سرعت در خیر + سبقت:

خیر: مطلق خوبی

مثال: فقیری آمده اینجا (قال علی (علیه السلام): المسکین رسول الله) یک رسول الهی آمده اینجا.

امام امت واژگانش سابق، مخلص، سابق و سارع در خیرات. اینها ویژگی های امام هست.

این صفت ویژه ای است که خدا آن را گذاشته برای وصف امامانش.

چون دنیا اجل دارد و خیر حالت گزینش دارد وقتی هیچ لغوی، مانعی و هیچ حالتی از فوت در انجام و گزینش این عمل اتفاق بیفتد. (یعنی سرعت داشتن)

فاصله نداشتن تا انجام خیر: یعنی سرعت داشتن

هر چه کم فاصله تر تا انجام خیر: سرعت بالاتر

سرعت را به رفع مانع و فوت نشدن می گیریم.

فرد هر چقدر گزاره های نابجا نداشته باشد، القائات مسموم نداشته باشد، اعراض از لغو داشته باشد: سرعت بالاتر

فرد فاصله اش نسبت به گزینش خیر و انجام خیر کم است. در آن خیر را تشخیص و انجام می دهد. احتیاج به معونه خیر ندارد.

خیر را در آن می فهمد و انجام می دهد؛ در سرعت، هیچ حالت فوتی وجود ندارد، گزاره ای که مانع باشد ندارد. سنگهایش را قبلا واکنده است. عجله یعنی زمان انجامش نیست. خیلی وقت ها انحرافات که برای انسان اتفاق می افتد به این علت است که در تشخیص خیر دیر به نتیجه می رسد.

کاروان اباعبدالله (علیه السلام) عبور کرده، حضرت (علیه السلام) من را دعوت کرده، من تردید کردم یا نتوانستم به نتیجه برسم. کربلا تمام شد و هنوز دارم تشخیص می دهم!!!

تأخیر در خیر = اثم: به اندازه ای که فرد قدرت تشخیص ندارد دچار اثم است.

* هفته پیش یکی به ذهنم آمد که چقدر این را دوستش دارم. رفتم گشتم در قلبم دیدم یک آدمی در کنارم ایستاده و گفتم آدم خوبی بوده، این القاء باعث شده حس خوبی به او داشته باشم.

حالا غیبت چه چیز عجیبی است، می گوید فلانی فلان است. غیبت است تهمت نیست‌ها، یعنی درست است. حالا در یک مجلسی کنار او نشستم، حرف حق هم بزند نمی‌پذیرم.

باید پاک باشد، از گزاره‌های اشتباه بری و از لغو دور باشد؛ سرعتش در خیرات بالا باشد. باید با خیر نسبت داشته باشید و گرنه خیر که به سراغتان می‌آید می‌گوید کو خیر؟ کجاست؟ سارع خیر، خیر رُباست.

در صحنه‌های انقلاب مخصوصا در جنگ صحنه‌های زیادی اتفاق افتاد که این مورد به ظهور نشست و دیده شد.

سبقت: در سبقت یک تقدم و تأخر است، یک سابق و لاحق است.

امروز ۱۰ کیلومتر بر ساعت و فردا ۲۰ کیلومتر بر ساعت حرکت دارد. آن کسی که سرعت در خیر دارد مرتب زیاد می‌شود. سرعتش ثابت نیست. در سبقت خیرات به سمت تو حرکت می‌کند. خیر کم می‌آورد نسبت به او.

طبق سارعوا و سبقت: سیر انسان نسبت به خیر، علی‌الدوام است و سیر به سمت بی‌نهایت دارد. در خود سبقت هم ظرفیت دارد. سرعت و سبقت در خیرات امری است وابسته به شاکله فرد و هر کسی از ابتدا خلقتش یک سرعت و سبقت تکوینی دارد.

این‌ها واژه‌هایی هستند که در آن قبل و بعد پیدا می‌کند. سبقت را به نسبت خود بگیرید مفهوم زیباتری را می‌رساند. سرعتش را در هر زمانی نسبت به قبل افزایش می‌دهد و در سبقت نسبت به خود.

پیشنهاد به جمع:

از امشب یا فردا صبح، بعد از نماز شب یا نماز صبح بگوید: خدایا یک مقداری خیر در این روز قرار دادی، من هم یک توانی دارم، توفیق بده همه خیراتی که برایم مقدر کردی انجام دهم. بین این خیرات برخی را کلید خیرهای بالاتر قرار دادی، مگذار آنها از من فوت شود. برخی خیرها را برایم مقدر نکردی، خوب مقدر کن بالاخص آنهایی که موجب خیرات بالاتر می‌شود و از شرهایی که گزش دارد و من را ساقط می‌کند ولو یک شر هم هست، من را دور کن و کاری کن که دم‌پَرش نروم. (اعراض از لغو داشته باشم)

هر روز دعا کنید با خدا، مباحثه کنید.

باید بتوانیم با خدا تکلم کنیم. این در ما آمادگی خیر ایجاد می‌کند وقتی خیر را دیدی از قبل می‌شناسی اش و از آن استقبال می‌کنی.

سرّ ذکر این است که بتوانی با خدا صحبت کنی و صحنه‌های خیر را برای خودت صحنه‌آرایی کنی.

چقدر آدم خوبی بود که از کنارش رد شدم و لو در تاکسی. می‌توان خوب بود با حرف زدن، کتاب دادن و امثال اینها مثلاً در مترو. خدا به دنبال بهانه است برای رساندن خیر به انسان.

* به سمت امید به رحمت الهی بروید. به اندازه کافی قولِ خوفتان را اشباع کردید. چون خوف و رجاء. ۲ قول هستند با هم. وقتی سائلی آمد چیزی (مثلاً میوه) به او بدهید. اگر قبول نکرد سائل نیست. ما دستان کوتاه است مهم این است که پیش برویم در این مسیر.

در این جلسه به مباحثه قسمت‌های پایانی سوره مومنون پرداخته می‌شود.

همان‌طور که در جلسات قبل گفته شد این سوره مبارکه به بررسی صفات مومنان در دو قسمت می‌پردازد که بسیار نظیر به نظیر می‌باشند. بخشی از صفات در آیات ۱ تا ۹ سوره برشمرده می‌شود و سری دوم، آیات ۵۷ تا ۶۱ است که با اندک توجه متوجه می‌شویم این اوصاف نسبت به گروه اول، درونی‌تری می‌باشند. در واقع سرعت و سبقت در خیرات، ترسان بودن قلب، شرک نداشتن، ایمان داشتن و مشفق بودن از خشیت رب، از جمله صفات درونی ذکر شده در آیات ۵۷-۶۱ می‌باشند.

نکته‌ای که جای تامل دارد این است که چه دلیلی دارد خداوند صفات مومنین را از مناظر مختلف شرح دهد؟ آیا مراتب ایمان متفاوت است؟ آیا یک مومن را می‌توان با صفات متعدد توصیف کرد؟

اگرچه ممکن است هر انسان مومنی در یکی از مناطق قوت بیشتری داشته یا از مدخل یکی از این صفات ورود پیدا نماید، لذا هر مومنی باید تمام این صفات را داشته باشد پس نمی‌توان هیچ یک از این صفات را استثنا نمود. ممکن است نفس‌های مختلف ظرفیت‌های مختلف داشته باشند، یعنی از نظر ظرفیت و استعداد، همه انسان‌ها با هم متفاوت هستند اما نهایتاً هر مومنی باید همه این صفات را بروز دهد. نکته بعد این است که خداوند برای انسان و صفات او شئون مختلفی قائل است و مثلاً بعضی صفات را ادراکی یا رفتاری یا توجهی و... می‌داند که مجموعه این مراتب، انسان را تشکیل می‌دهد.

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ (۵۷)

صفت خشیت به معنای مراقب، یک صفت توجهی است پس تا توجه انسان اصلاح نشود خشیت در او اتفاق نمی‌افتد.

وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۵۸)

ایمان به آیات هم ادراک دارد و هم رفتار و هم عاطفه.

وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ (۵۹)

عدم شرک در همه ی وضعیت های انسان بروز می یابد اما مهمترین آن در توجه به مقصد است. یعنی انسان وقتی برای دریافت، به منابع و مقاصد متعدد توجه کند مشرک می شود. آن سوی شرک، شکر است یعنی زمانی که انسان یکپارچه و موحد شود.

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (۶۰)

ایتاء ما اتوا یک صفت رفتاری است. و قلوبهم وجله یک صفت توجهی می باشد.

أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ (۶۱)

سرعت در خیر توجهی و رفتاری می باشد.

پس اگر خواستیم مجموعه ای از صفات توجهی و مدیریتی را بیان کنیم به آیات ۵۷-۶۱ سوره ای مومنون مراجعه می کنیم.

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲)

خشوع در نماز یک صفت رفتاریست.

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳)

اعراض از لغو هم رفتاریست. (البته رفتارها هم دسته بندی و مراتب دارند. گاهی یک فعل و عملی ملکه و نهادینه می شوند.)

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (۴)

پرداخت زکات صفتی رفتاریست.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ (۵)

إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶)

فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۷)

حفظ فروج هم عملیست رفتاری

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸)

رعایت عهد هم فعل و رفتار است.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹)

محافظت از نمازهم در خود مکانیسم رفتاری دارد. یعنی مراقبت از اینکه نمازش فوت نشود.

پس در آیات ۱-۹ منظومه‌ای از صفات رفتاری را داریم.

در آیه ۶۲ باید دو اصل تکلیف و داشتن وسع را بپذیریم. خیلی از اوقات نمی‌توان در جزئیات، دو نفر را با هم مقایسه نمود اما در اصول و کلیات امکان مقایسه وجود دارد. به طور مثال خشیت در دو شخص به نسبت ظرفیت‌شان بروزات متفاوتی دارد. پس اگر اصل تنوع ظرفیت‌ها و بروزات را بپذیریم برای‌مان اثبات می‌شود که هیچ‌کس نمی‌تواند خود را با دیگری مقایسه نماید. یعنی به هیچ وجه نمی‌توانیم بگوییم ایمان همسایه من یا خواهرم یا ... از من کمتر است. چرا که ما وسع هیچ‌کس را نمی‌دانیم و حتی ممکن است ایمان آن‌ها نسبت به وسع‌شان بیشتر باشد. پس می‌توان این مهم را از آیه برداشت نمود که سطح ایمان دیگران به ما هیچ ربطی نداشته و اصلاً و ابداً حق قضاوت نداریم.

هم‌چنین مفهوم دیگری که از این آیه استنباط می‌شود این است که هر امری که بر انسان تکلیف شده حتماً در وسع او بوده‌است.

پاداش انسان‌ها در آخرت به سعی آن‌ها بستگی دارد و حظ و بهره آن‌ها از این پاداش به وسع‌شان مربوط است، در واقع کسی که وسع کمتری داشته اما به همان نسبت سعی در راستای ایمان نموده به رضایت می‌رسد و علمی نسبت به سطوح بالاتر ندارد که بخواهد ناراضی باشد و بگوید چرا به من بیش از این داده نشده‌است. مثلاً ما نمی‌توانیم میزان رضایتی که به رسول داده می‌شود را درک کنیم.

وسع در واقع قسمت توانمندی فرد می‌باشد یا به عبارتی گنجایش هر فرد است.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هَٰذَا وَ لَهُمْ أَعْمَالٌ مِّنْ دُونِ ذَٰلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ (٦٣) حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْرُونَ (٦٤) لَا تَجْرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِّنَّا لَا تُنصِرُونَ (٦٥) قَدْ كَانَتْ ءَايَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰٰ أَعْقَابِكُمْ تَنكِصُونَ (٦٦) مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ (٦٧) أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ ءَابَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ (٦٨) أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (٦٩) أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرَهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (٧٠) وَ لَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَن فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَن ذِكْرِهِمْ مُّعْرِضُونَ (٧١) أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَّاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (٧٢) وَ إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (٧٣) وَ إِنِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّا كَبُؤَنَ (٧٤) وَ لَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَ كَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِّنْ ضُرٍّ لَلْجُودُ فِي طَغْيَانِهِم يَعْمَهُونَ (٧٥) وَ لَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ (٧٦) حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (٧٧) وَ هُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْآفَاقَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (٧٨) وَ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (٧٩) وَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ لَهُ الْخِلَافُ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ (٨٠) بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ (٨١) قَالُوا أَ ءِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَ ءَنَّا لَمَبْعُوثُونَ (٨٢) لَقَدْ وَعِدْنَا نَحْنُ وَ ءَابَاؤُنَا هَٰذَا مِن قَبْلُ إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ (٨٣)

اگر نتوانیم هنگام قرائت یا شنیدن آیات قرآن آن‌ها را در حوزه‌های مختلف خودشان جایگذاری کنیم پس از مدتی زنجیره آیات از دست‌مان خارج می‌شود و نمی‌دانیم که چرا خدا این واژه‌ها را بیان می‌کند. پس باید بدانیم که هر واژه و آیه مربوط به چه منطقه‌ای است مثلاً توجه، رفتار، ادراک یا... آیا در صدد آسیب‌شناسی است یا توحید یا....

آیا شایسته اجتماعی را بررسی می‌کند یا فردی یا... اگر به این حوزه‌ها توجه نکنیم نمی‌توانیم به غرض و کاربرد آیات نزدیک شویم.

در این قسمت به آسیب‌شناسی مومنون می‌پردازد که بسیار حائز اهمیت است زیرا ما که "قد افلح المومنون" نیستیم و هنوز راه بسیار داریم پس باید آسیب‌ها را شناخته و برطرف کنیم.

آنچه در این سوره مهم است این است که انسان در وضعیت فلاح و عدم فلاح قرار دارد که فلاح را به مومنین نسبت می‌دهند و عدم فلاح را به مشرکین و ظالمین. (مومنون در قرآن در مقابل مشرک، ظالم، مکذب، فاسق و لا یومنون مستقیماً بیان شده‌اند).

تنها صفت بدی که با مومن قابل جمع است مشرک می‌باشد البته نه در آن واحد.

صفات مومنون بیان شده و مراتب آن در حوزه‌های مختلف توجهات، ادراک، عواطف، فعل و رفتار بررسی شده- است. هر کدام از این حوزه‌ها می‌تواند برای فرد محل آسیب واقع شود یا در مواقعی موجب ورود به یکی از ابواب جهنم شود. (جهنم و بهشت ابواب مختلفی دارند).

گاهی در ناحیه توجه ضعف داریم، گاهی عاطفه، گاهی هم فعل و رفتار. پس اولین قدم این است که بدانیم در کدام حوزه بیشترین ضعف را داریم به این علت که سیستم انسان این گونه است که هر فرد در حوزه‌های مختلف ضعف و قوت‌هایش متفاوت است. سپس با توجه به حوزه آسیب، شیوه‌های اصلاح فرق می‌کند.

یک شیوه این است که به صورت همزمان تمام مراتب یک صفت اصلاح شود. شیوه دیگر پاک کردن نقطه ضعف- هاست و دیگری تاکید بر نقطه قوت‌هاست و... پس هر وقت به آیات آسیب‌شناسی رسیدیم توجه کنیم که از کدام مکانیسم استفاده شده‌است.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هَٰذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِّنْ دُونِ ذَٰلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ (۶۳)

غمره به معنی سرگردانی است و در حوزه توجه می‌باشد. فعل در واقع گرایش و میل‌های نهادینه و تثبیت شده در فرد است. مثلاً اگر فرد گاهی در نماز خاشع باشد، یک رفتار است و اگر همیشه خشوع داشته باشد، فعل است. یکی از شئون فعل، صفت است. مثلاً اگر بخشنده‌گی در فردی تثبیت شود به او می‌گویند بخشنده، که صفت است و زیر مجموعه فعل. ادراک هم علم است و مقدمات آن. در واقع هر چقدر در سیر مراتب پیش می‌رویم، مراتب قبلی را هم در خود دارد مثلاً رفتار، توجه و عاطفه را در خود دارد. اگر از منظر جامعه نگاه کنیم، گاهی بعضی افراد نقش ادراک را دارند همانند علما.

عده‌ای نقش عاطفه را دارند مثل اولیا و مربیان. عده‌ای نقش فعل را ایفا می‌کنند مثل متخصصین و بعضی هم رفتارند مثل کار راه اندازها؛ پس در سطح جامعه هم، انسان‌ها سطح بندی می‌شوند. برای مصداق توجه هم می‌توان به بزرگان یک قوم مثل رهبر یک جامعه اشاره کرد. البته یک فرد می‌تواند در جامعه در مراتب مختلف ایفای نقش کند.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هَٰذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِّنْ دُونِ ذَٰلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ (۶۳)

خداوند عامل اصلی عدم فلاح را در این آیه عدم توجه به آیه ۶۲ معرفی می کند (بل قلوبهم فی غمره من هذا. هذا منظور

پس آیه و لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۶۲) یکی از غرر آیات این سوره است. اگر انسان ها به تکلیف و وسع شان و داشتن کتابی که نطق می کند و سیستم ثبت در عالم توجه نکنند به فلاح نخواهند رسید.

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْرُونَ (۶۴) لَا تَجْرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِّنَّا لَا تُنصَرُونَ (۶۵)

مترف: کسانی که انسانها به آنها نگاه کرده و آرمان سازی می کنند (از ما بهتران). کسی که تمام ظرفیتهای دنیا را برای خود فراهم کرده است. (در قرآن یعنی کسی که غیر از پرداختن به دنیا حواسش به هیچ چیز نیست اما لزوماً با اسراف همراهی ندارد. اما اعتقاد قرآن بر اینست که چنین فردی حتماً به طغیان کشیده می شود چرا که تمام سعی خود را صرف دنیا کرده و دیگر فرصت و توانی برای آخرت ندارد. مثل ما که تمام توانمان را صرف لیسانس، فوق لیسانس و دکترا کرده ایم و بعد که به قرآن می رسیم می گوئیم ۶۰۰ صفحه و این همه واژه و تفسیر در توان ما نیست.) حال دنیا این چنین است که هر چقدر انسان ها غنی تر شوند فقیرتر و قصی القلب تر می شوند!!!

قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰٰ أَغْصَابِكُمْ تَنكِصُونَ (۶۶) مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ (۶۷) أَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ (۶۸)

اینها همه آیات توجهی عملی هستند. و در آیه ی ۶۸ درمان غمره و گيجی را تدبر معرفی می کند.

أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۶۹)

"ام" وظیفه اش یک پله ارتقا دادن است. در این آیه می فرماید: قبل از تدبر باید به رسول باور داشته باشد.

أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرَهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (۷۰)

اگر به رسول باور نداری حداقل نسبت جنون به او نده. این نسبت جنون دادن به این دلیل است که فرد با شنیدن حق و مقایسه آن با درون خود احساس کراهت می کند.

وَلَوْ أَتَبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُّعْرِضُونَ (٧١)

مجموعه ۳ آیه فوق را هوای نفس معرفی می کند.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَّاجٌ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (٧٢)

از این آیه به بعد به حوزه فعل وارد می شود. " تو مگر از آن ها چیزی خواستی؟ " که آنها دچار بخل شدند.

وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٧٣)

دعوت به صراط مستقیم برای آن ها سخت و ناخوشایند آمد.

وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّا كَبُورٌ (٧٤)

وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُورُ فِي طَغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (٧٥)

مرحله بعد از غمره "یعمهون" است که اضطراب و سرگردانی خیلی شدید است.

وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ (٧٦)

یعنی گویی خدا و رسول از پس انسان بر نمی آیند!!! و عذاب نازل می کنند.

حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (٧٧) وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (٧٨) وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (٧٩) وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (٨٠)

خلق سمع و ابصار و افئده. انسان هیچ راهی برای فلاح ندارد مگر اینکه تمام اصلاحاتش را به حوزه تفکر و تعقل وارد نماید. پس باید باورهایش را مرور نماید. باورهای غلط را دور ریخته و درست ها را نگه دارد. مثلاً من می دانم خدا و آخرت وجود دارد و من باید این موضوع را بالا دست همه باورهایم قرار دهم. در سیستم تعقل، گزاره ها شناس بوده و جایگاه خاص خود را دارند. انسان باید بداند هر فعلی که انجام می دهد بر مبنای کدام گزاره صحیح است. انسان باید سعی کند گزاره های تعقلی قرآن را مثل آیه ۸۰ سوره مومنون را مبنای زندگیش قرار دهد. این گزاره ها کوتاه بوده و در سطح اختلاف لیل و نهار و موت و حیات است. یعنی به درک تفاوت ها برسیم.

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ (۸۱) قَالُوا أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۸۲) لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَءِ آبَاؤُنَا هَٰذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۸۳) قُلْ لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۴) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۸۵)

ریشه همه بی ایمانی ها در عدم باور آخرت است.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۸۶)

همان طور که در ادعیه ائمه علیهم السلام هم آمده توجه به مالکیت خدا بر آسمان و زمین موجب تقویت ذکر و تقوا در انسان می شود.

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۸۷) قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۸) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ (۸۹)

یکی از مباحثی که در این سوره به صراحت ذکر شده و جای بحث دارد سحر می باشد که در جلسات بعد بررسی می شود.

برای اینکه جلسه آماده شود و مهیای استماع صوت قرآن بشویم **صلوات**

برای اینکه ان شاء الله بتوانیم قدر شناس نعمت های خدا باشیم و شکر نعمت های خدا را بجا آوریم و به واسطه شکر گزاریمان خدمت به دیگران را فراموش نکنیم **صلوات**

می خواهیم پیش از مطرح کردن مباحث سوره، جلسه را با ذکر دعایی شروع کنیم.

حضرت علی علیه السلام این دعا را در آخرین لحظات عمر شریفشان مطرح کردند. ما دعا را می گوئیم تا ارزش دعا مشخص شود. همچنین این دعا برای عده ای درمان است و برای بعضی هم دواست و یک بار که می خوانند مشکلشان حل می شود. طوری دعا را بخوانید که انگار همین یک بار می خوانید. گاهی فقط یک بار توفیق خواندن دعا حاصل می شود.

امیرالمومنین علیه السلام وقتی زمان احتضارشان فرا رسید، به پسرشان امام حسن فرمودند دعایی را می خواهم یادت دهم که اصلش در کتاب خداست اما تعلیم پیامبر است.

خواص قرائت دعا:

هر وقت خواستی خدا را بخوانی این دعا را بعد از نماز ظهر یا عصر بخوان و حوائجی که داری یاد کن و بدان از همان زمانی که شروع به خواندن می کنی، هزار ملک برایت استغفار می کنند.

سوره غافر بر این موضوع تصریح دارد که ملائکه استغفار می کنند.

گفته می شود در بهشت هزار قصر می دهند. این نشان دهنده عظمت و وسعت کارکرد دعاست. قصر جریانی در مقیاس سازی است. این که واژه "قصر" را ذکر می کند، جریانی ست در مقیاس سازی. چون قصر برای آدم واضح است. هزار تا هم واضح است.

همچنین از خواص دیگر آن، اینطور آمده که فرد دچار افسردگی و نیاز و فقر شدید نخواهد شد.

خیلی کارها و تقصیرها به گردن ما هستند اما نباید ناراحت شویم و باید به فکر چاره بیفتیم. به جای ناراحت شدن دعا می‌کنیم. به هر حال خدا جبران می‌کند. پسرفت‌ها، کارهای اشتباه، اذیت کردن دیگران، کارهایی که عواقب داشته و عواقبش عواقب داشته است، این را بگذارید جبران عقب ماندگی‌هایی که داشته‌اید. ان شاء الله به وسیله این دعا که اواخر عمر امیرالمومنین علیه السلام است و عصاره عمرش را در این دعا قرار داده است، خدا همه عقب ماندگی‌های ما را جبران کند به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.^۳

دعای خیلی جالبی است و هر قسمت آن یک آیه قرآنی است. تقریباً در این دعا ۸ تا ۱۰ سوره است.

سوره مبارکه مومنون:

امروز می‌خواهیم ان شاء الله نتیجه‌گیری کنیم. محور سوره مومنون بحث نماز و فلاح است. در این سوره ویژگی‌های فلاح را می‌گوید و در انتهای سوره ویژگی‌های خلاف فلاح را می‌خواهد بگوید که این خودش جالب است و همبستگی بین آیات را نشان می‌دهد و نشان می‌دهد که موضوع اصلی سوره مبارکه مومنون بحث فلاح است.

فلاح به معنای رستن، از گل در آمدن و رسیدن به وصال معبود است. یعنی به فعلیت برسد و بینایی‌اش ثابت شود.

و همه قوایش به آن چیزی که برایش در نظر گرفتند، تبدیل شود.

از آیات ۷۸ خدا توانایی‌هایی مانند دیدن، شنیدن و افنده (ادراکات قلبی و عواطف و ...) را بیان می‌کند.

وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۷۹)

انسان علاوه بر قدرت رویش، قدرت گسترده شدن در روی زمین را هم دارد و اگر این قدرت را نداشت به بقا نمی‌رسید و انسان‌ها از دور خارج می‌شدند.

وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۸۰)

همین که در عالم، موت و حیات هست و عده‌ای می‌آیند و عده‌ای می‌روند، مثل سیر شب و روز است.

۳. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۸۰

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ (۸۱)

یعنی بله این‌ها هست اما گوش شنوا و چشم بینا و قلب دریافت‌کننده‌ی آدمی که تعقل کند، کجاست؟

قَالُوا إِذَا مِنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۸۲)

گفتند آیا می‌شود بمیریم و تبدیل به خاک شویم، زنده شویم؟ اصلاً چنین چیزی مگر می‌شود؟

لَقَدْ وَعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۸۳)

اتفاقاً به قبلی‌ها گفته شده و حرف جدیدی نیست.

قُلْ لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۴)

خدا دلالت می‌دهد به اینکه اگر باورتان نمی‌شود همین زمین را چه کسی خلق کرد؟

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۸۵)

بعضی چیزها را شما کتمان می‌کنید اما قوی‌تر از آن هم وجود دارد، اما شما اصلاً فکر نمی‌کنید. اینکه مرده‌ها زنده

شوند سخت است یا زمین به وجود آید و حیات پیدا کند؟

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّعْيِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۸۶)

عظمت آسمان‌های سبع بیشتر است؟

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۸۷)

قُلْ مَنْ يَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۸)

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ (۸۹)

از آیه ۸۴ تا ۸۹ همه آنچه انسان با آن مواجه است را با یک استفهام مطرح می‌کند.

هر جا انسان هست زمین هست و آسمان، نمی‌تواند خارج از آن باشد.

هر جا انسان هست ملکوت هم هست و نمی‌تواند از آن خارج شود.

این سه استفهام همه جا انسان را پوشش می‌دهد.

انسان وقتی مست است و در حالت سکر، دیگر جواب نمی دهد.

گاهی این حرف از دهان امثال فرعون در می آید که حربه آفرینی کند و منکر معاد شود، چون یکی از محورهای دعوت پیامبران بحث معاد بوده است. ازین رو می گویند اوسحر شده است که این حرف ها را می زند و پیامبران را دروغگو خطاب می کنند.

این ها ابزار استعمار و استعمال مردم است.

انسان بالاخره یک روز خواهد مرد، پس تقوا پیشه کند!

اگر در محاسبات انسان مرگ و قیامت نباشد بهتر است جوری زندگی کند که بهترین زندگی را داشته باشد. عاقلانه ترین کار برای کسی که آخرت ندارد این است که بهترین زندگی را داشته باشد.

ستون خیمه دعوت انبیاء بحث معاد است. اگر کسی این ستون را از بین ببرد، کل دعوت انبیاء را به هم ریخته است.

اگر در کسی یاد مرگ نباشد اینکه خیلی کارها را سریع انجام دهد برایش ضرورت ندارد. برای خیلی کارها فردا فردا می کنیم.

بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۹۰)

دلیل انکار قیامتشان برای چیزی نبود مگر اینکه این ها کاذب بودند.

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ (۹۱)

منشأ کذب موضوع توحید است.

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۹۲)

بالا ترین بحثی که در زندگی انسان می تواند باشد این است که تنها خدا را علت نداند و بقیه چیزها را هم بتواند علت ببیند در حالی که این ها اسباب هستند و اقتضاء ایجاد می کنند.

خدا قوا و نیرو و اراده خود را، به وجه ولدیت به کسی واگذار نکرده است تا بخواهد چیزی علت باشد.

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيْنِي مَا يُوعَدُونَ (۹۳)

به پیامبر امر می شود این طور دعا کنند تا آنچه به آن ها وعده داده می شود را ببینند. نه به خاطر این که ایشان خوش-
شان بیاید و یا تشفی خاطر پیدا کنند، بلکه به خاطر این که وعده حق پروردگار را مشاهده کنند.

رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۹۴)

مثل این است که بگویند خدایا به من نشان بده؛ عاقبت غیبت و دروغ و ... را. تا جزء آن آدم هایی که به این کارها
مبتلا می شوند نگیرند.

عوامل اھمام کارها و ... عوارض این ها را نشانم بده که من جزء آن هایی که دل ها را می شکنند و مبتلا به این
گناهان هستند قرار نگیرند.

تنها راه دوری از گناه، وعیدهایی هست که داده شده است.

اگر در درونت احساس می کنی که کمی به گناهان حساس هستی عقاب الاعمال شیخ صدوق را بخوان. خطبه
آخرش مربوط به خطبه آخر پیامبر است. پیامبر خطبه شان را به ثواب الاعمال و عقاب الاعمال اختصاص دادند
برای آنکه آدم ها بدانند خدا چرا عقابشان می کند.

وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيْكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ (۹۵)

ما می توانیم آنچه به آن ها وعده دادیم به تو نشان دهیم.

ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ (۹۶)

ای پیامبر به شیوه احسن بدی ها و سیئه را دفع کن.

وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ (۹۷)

ای پیامبر از القائات و وسوسه های شیطان ها پناه ببر.

وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ (۹۸)

می شود آدم کاری کند که با دست های خود شیطان را حاضر کند. البته بعضی از مجالس مجالسی هستند که شیطان قطعاً در آن ها حضور دارد. در عقاب الاعمال گفته است اگر در جایی حرمت مؤمنی شکسته شود، قطعاً شیطان در آنجا هست. اگر آن مؤمن عالم باشد آن شیطان خیلی چابک است. اما اگر آن ولی باشد، امام باشد...

مجالس شکستن حرمت مؤمن، چه زن باشد و چه مرد، چه کوچک باشد و چه بزرگ، مجالس حضور شیطان است.

حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (۹۹)

و الاسفاه که همین آدم هایی که راجع به آن ها حرف زدیم، مرگشان می رسد. می گویند خدایا نمی شود ما را برگردانی، شاید که عمل صالحی انجام دهم از آن کارهایی که نکردم. در واقع در ذهنش می آید که آن کارهایی که انجام نداده است در وسعش هست. اعمال صالحی که خودش ترک کرده است را می بیند. نه چنین است (کلا)، نه هیچگاه تو را بر نمی گردانیم..

عَلَى أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۰۰)

از جاهایی که دلالت دارد که از مرگ انسان تا قیامت، برزخ است همین آیه است.

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ (۱۰۱)

نسبت ها و کمک خواستن ها از هم برداشته می شود. کسی که قبلاً داد می زد و کمک می خواست الآن اصلاً امکان کمک خواستن نیست.

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۲)

قد افلح المؤمنون / ثقلت موازينهم.. / الذين هم في صلاتهم حافظون و.. / اینجا در واقع دارد ثقلت موازينهم را نشان می دهد.

مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (۱۰۳)

خسروا انفسهم یعنی باختند.

تَلَفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ (۱۰۴)

أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۱۰۵)

چه شد آیاتی که خوانده شد را تکذیب کردید؟ او را آن طرف مرز می‌برد و مصاحبه می‌کند.

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ (۱۰۶)

این آیه از سخت‌ترین آیات قرآن است.

می‌گویند: "یکی از بد بختی‌های ما این است که.." (مثل دنیا با همین ادبیات حرف می‌زنند). حواسمان باشد که ادبیات ما نباید مثل ادبیات کفار و جهنمیان بشود. باید ادبیاتمان درست شود. "غلبت علینا شقوتنا" متأسفانه این‌ها گاهی در کلام و ادبیات ما استفاده می‌شود، در حالی که این‌ها ادبیات جهنمی است.

می‌گویند ما که راه درست را نمی‌شناسیم... اما شما راه درست را با وجود خدا نمی‌شناسید! هدایت را نمی‌بینید و در ضلال و در حیرت هستید. شما که امام و ولی دارید.

خدا وضعیت و حال جهنمیان را گفته است تا ما از ادبیات جهنمی خارج شویم. اگر در خانه و با بچه‌ها و خانواده هایمان ادبیاتمان را بهشتی کنیم، زندگی‌مان بهشتی می‌شود.

وقتی القای بدبختی می‌کنیم، بدبخت می‌شویم.

اگر شما را به جهنم بردند به خدا چه می‌گویید؟

در دعای ابو حمزه امیر المؤمنین می‌گویند: دوست دارم و حب تو از قلب من خارج نمی‌شود. اگر مرا به غل و زنجیر و ... بیچانی دوست دارم و باز هم به تو امیدوارم. چون در دنیا تو را دیدم. لحظه‌ای رهایم نکردی. اگر می‌خواستی مرا بیچاره کنی در دنیا می‌کردی اما نکردی. و اجمع بینی و بین محمد و آل محمد..

آنچه سبب می‌شود انسان دچار ضلالت، حیرت و شقوت شود، حب به دنیا و عدم حب به اهل بیت است.

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ (۱۰۷)

قَالَ اخْسَوْوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ (۱۰۸)

إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (۱۰۹)

در صحیفه علویه دعای استغفاری از امیرالمؤمنین نقل می‌شود که خیلی عجیب است. حضرت شروع می‌کند آیات استغفار را می‌گویند. این دعا یاد می‌دهد چگونه دعا کنیم. وقتی به این آیات می‌رسیم طبق آن روش می‌گوییم خدایا ما را جزء این ها قرار نده، ادبیات ما جزء آن ها نباشد و... خدایا همان طور که در آیه ۱۰۹ سوره مبارکه مؤمنون فرمودی ... ان اقول استغفرالله ... خدایا می‌گویم انا استغفرالله انا اقول: ربنا امنا خدایا ما ایمان آوردیم. نگوی ایمان نیاوردم نگوی ایمان من معلوم نیست. خدایا ما ایمان آوردیم خدایا ما می‌دانیم تو هستی و روز قیامت هست. اشتباهات ما را خودت ببخش و بر ما رحم کن. خدایا تو خودت بلدی.

وقتی بنده در مقابل خدا می‌ایستد تمام منیت و انایتش را می‌بیند و حس ثقلت و سنگینی دارد. ضخامت و خبثات خود را درک می‌کند. به اندازه کثراتی که می‌بیند، وحدت برایش روشن می‌شود.

راه دیدن خدا دیدن نیاز است. هر چه انسان نیازها و سؤال هایش کم‌تر باشد، غرورش بیشتر می‌شود و حس تزلزل به خدا کمتر می‌شود.

ذکر یونسیه: انسان به حیثیت مخلوقیتش ظلوم و جهول است و خدا امانت را به انسان داد چون ظلوم و جهول است.

من نور ندارم نواز توست. چگونه بگویم؟ انی کنت من الظالمین.

ظالم در این دعاها تعدی کننده به دیگران نیست. یتیمی است که باید هدایت شود. ضالی است که باید هدایت شود. ظالم به معنای یک استعداد است که باید به آن نور بتابد و زمین خالی ست که باید شکوفا شود.

می‌خواهد بگوید از خودم چیزی ندارم.

در کلمات "کنت" و "ظالم" تاکید روی فاعلیت است. یعنی صفت من ظالم است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام که دعا می‌کند چیزی جز تاریکی نمی‌بیند که باید دریافت داشته باشد مثل یک قلب خالی.

اگر انسان پیش معلمی برود و بگوید می‌دانم معلم به او درسی نمی‌دهد.

خدایا من ندارم، دارا نیستم.

به نسبت اینکه کجا گفته است، معنای ظلم متفاوت می شود:

اگر در مقام دعا بگوییم، ظالم هستیم.

کنت با اسم فاعل افاده ثبوت می کند نه افاده زمان. (کان جزء نواسخ است)

شأن من این است.

یک استاد عالی داریم که اگر کاسه فقر و جهل ما به روی او باز باشد یک پله به سمت او بالا می رویم.

اگر معلم نداشته باشی چه می کنی؟

اصل تواضع و خضوع و خشوع برای این است که احساس می کند " ندارد ". کسانی متکبر می شوند که چیزی دارند که بقیه ندارند.

کلید همه دنیا دست اهل بیت است اما وقتی نان شبش را بخواهد جور کند چه بسا برود قرض کند. احساس دارایی ندارد.

حضرت ابراهیم علیه السلام را در منجنیق گذاشتند و در آتش پرت کردند. اما او با توجه به جایگاهی که نزد خدا داشت هیچ اعتراضی نکرد و از خدا نخواست تا مانع انجام این امر شود.

حتما باید به او بگویند دعا کن، تا دعا کند. حتما باید احساس وظیفه کنید..

اهل بیت می توانستند با دعا مشکلاتشان را حل کنند اما نکردند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مقام عمل مثل یک آدم عادی کار می کند. وقتی ضربت به سرش می خورد، طیب مسیحی می آورند. او علم اولین و آخرین دارد اما مالکیتی در خودش احساس نمی کند.

نفس انسان چقدر می تواند بزرگ است که قدرت و علم عالم همه در او باشد اما بتواند تقوا پیشه کند.

در طبع اولیه انسان تمایل به ظلم است مگر آنکه به ادب الهی ادب و آراسته شود. اگر ادب نشود طبعش او را زمین می زند.

فَاتَّخَذُوا مِنْهُمْ سِحْرًا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ (۱۱۰)

بهای ایمان من مسخره شدن نیست. من می‌خواهم مؤمن شوم بهایی را نمی‌پردازم. ایمانی داشته باشم که جریان ساز باشد. عده‌ای هستند که در راه ایمان‌شان مسخره‌شان می‌کنند.

إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ (۱۱۱)

انسان باید ایمانی داشته باشد که برایش بها دهد، پایش بایستد و مقاومت کند.

قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ (۱۱۲)

قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ (۱۱۳)

آدم وقتی به قیامت برود و دنیا و زندگی اش را با همه ی خوشی ها و ناخوشی ها نگاه کند به اندازه یک روز یا یک نصفه روز است. سخت زندگی کنید یا خوش به جایی نمی‌خورد.

قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱۴)

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (۱۱۵)

اگر گاهی در تخیلات خودمان فکر کنیم که آن طرف رفته ایم در حالی که این آیات را مرور می‌کنیم و به قبل برمی‌گردیم. اگر بخواهیم سال‌های زندگی‌مان را بیان کنیم شاید بتوان در نیم الی یک ساعت آن را بیان کرد. در خیالمان ممکن است غصه مان بگیرد که چه خوب می‌شد فلان موقع فلان کار را می‌کردیم. بعد که از تخیلات بیرون می‌آییم می‌بینیم در دنیا بیم. بعدا انسان خیلی غصه دنیا و بعضی از صحنه‌های آن را می‌خورد که ای کاش وقتش بیشتر بود. پس خوب است همین الان دست به کار شویم و آن کارهایی را که نکرده‌ایم انجام دهیم.

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (۱۱۵)

قرآن خیلی وقت‌ها آدم‌ها را به بعضی فکرها متهم می‌کند. مثل اینکه بعضی کارها نتیجه بعضی فکرها است.

وقتی کسی دستش خالی از عمل صالح بود یا تب و تاب معاد نداشت یا غصه تمام شدن عمر نداشت یا عمل کمی داشت. کان می‌گوید خدایا چرا ما راعبث خلق کردی. خدا را به این متهم می‌کند که ما را عبث خلق کردی، آدم بی‌خاصیت چرا خلق کردی؟

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (۱۱۶)

خاصیت این آیه دعایی است. هر کس احساس کمبود ایمان در درونش می کند یا در برنامه ریزی های خود احساس ناکامی دارد یا احساس تنبلی، کسلی و خمودی و ... دارد، این آیه درمان آن است تا حالت عبث بودن و بی خاصیت بودنش برطرف شود.

اگر کسی در فکر و عمل یا وجودش " أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ " وجود داشت جوابش در آیه ۱۱۶ است.

بعضی ذکرها را باید همین طوری گفت.

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (۱۱۷)

این آیه خیلی جالب است. اگر کسی خدا را بخواند یا دعا کند اما دلش معطوف به مع الله الها اخر باشد واله دیگری هم در ذهنش باشد، هیچ افق روشن و وضوحی ندارد و در همان پیچیدگی های ندانستن و ظلمت پیچیده می شود.

برهان: وضوح، روشنایی، از حالت گیجی و منگی خارج کند.

وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (۱۱۸)

ارتباط لا یفلح الکافرون و قد افلح المؤمنون:

خصوصیاتی را که برای قد افلح المؤمنون ذکر می کند هر کس نداشته باشد، لا یفلح الکافرون می شود.

این موضوع مطالب سودمندی را در حوزه رفتن و رستگاری به ما می دهد.

رستن: در همین دنیا هم به وسیله ی داشتن به وضوح می توان دید. اگر کسی در مسیرهایی که اتخاذ می کند ابهام دارد یا وضوح ندارد، مسیرهای زندگی را نمی تواند تشخیص دهد و باید تجدید نظر جدی کند.

ما به جای مواجه بودن با "ای کاش" ها تنها آن را ابراز می داریم. البته ما "ای کاش" هایی هم که می گوئیم ممکن الوقوع هم نیست. مثلاً ای کاش یک بابای دیگر داشتم. ای کاش یک رشته دیگر می خواندم. باید "ای کاش" هایی بگوئیم که وقتی به گذشته برمی گردیم حالمان بدتر نشود. ای کاش هایی بگوئیم که امکان تحقق داشته باشد.

خود ای کاش گفتن باید جوری باشد که "لعلی عملا صالحا" باشد. مثلا ای کاش لحن قولم این طور نبود و.... ای کاش هایی بگویم که بتوان به آن ها عمل کرد و گرنه بخل می شود. اگر آدم خود را بنده خدا نداند و به خدا اعتماد نکند، احساس نکند خدا او را برای جهنم خلق نکرده و برای خوبی خلق کرده است، ای کاش های خوبی هم می-گوید.

ای کاش هایی که ما می گوییم سراغ محرومیت هایی بوده است که دست ما هم نبوده است. ما به جنبه های مثبت و موقعیت هایی که منجر به ارتقای روح ما می شود توجه نکرده ایم و در نتیجه با خیال بافی های منفی تنها به خودمان لطمه زده ایم.

خدا کند بلد باشیم از تخیلاتمان بهره مند شویم. اما متأسفانه نحوه برخورد ما با خودمان سوق دادن به سوی ناکامی هاست.

ما دنیا را هر کاری می کنیم باید از آن خیر و علم دریابید و گرنه دنیا را هر کاری می کنید غصه و گرفتاری است.

ان شاء الله خدا توفیق دهد ادبیاتمان ادبیات مؤمنین باشد.

ان شاء الله خداوند توفیق دهد مهمانان خوبی برای آیات کریمه قرآن باشیم صلواتی عنایت بفرمائید.
هر کسی قصد و آرزویی دارد، آن را در ذهنش بیاورد و برای این که آرزوی همه افراد جمع به هدف اجابت برسد صلوات بفرستید.

بسم الله الرحمن الرحيم

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (۱۱۵)

فَتَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (۱۱۶)

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (۱۱۷)

وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (۱۱۸)

در باره سحر است.

مبحث سحر در برخی آیات آمده است اما به گونه ای که بحث سحر میان ما هست، رواج ندارد. بیشتر حالت و ادعایی است که مردم نسبت به انبیاء و اولیاء علیهم السلام دارند.

آنچه در آیات آمده، نوعاً بحث ادعای سحر است. در این ادعا، این که کسی سحر شود، به این شکل که بین ما رایج است، نیست.

قُلْ مَنْ يَدْعُ مَلَكَوْتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۸)

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ (۸۹)

حضرت علامه می‌فرمایند که: برخی می‌گویند منظور از سحر، این است که چیزی، خلاف آنچه هست بر انسان جلوه کند.

شعبده از این دست است. مثلاً آدمی با ارّه قطع می‌شود اما هیچ اتفاقی نیفتاده است.

در آیات واژه «تسحرون» آمده است، یعنی تا چه وقت، حق در خیال شما همچون باطل جلوه می‌کند!

اگر قبول دارید، حق، حق است؛ پس چرا آن را نمی‌پذیرید؟!

«فأنا تسحرون» یعنی در آنجایی که انسان حق را نمی‌تواند ببیند، دچار سحر می‌شود. در قرآن مجید در چنین جایی، سحر را به کار می‌برد. اما ما در جایی استفاده می‌کنیم که زندگی مان با مشکل روبرو شده است.

همه می‌دانند اخلاق حسنه چیز خوبی است، اما آن را ندارند. همه می‌دانند دشنام دادن بد است، اما آن را انجام می‌دهند. در حقیقت «سحر»، اختلال شناختی‌ای است که در ناحیه ادراک انسان مشاهده می‌شود و قدرت رویت حق و مواردی شبیه حق را از وی می‌گیرد. لذا چون رویت حق ندارد در منطقه عمل هم بروز و ظهور پیدا نمی‌کند.

اگر رسانه کاری می‌کند که دیگران، حواس‌شان پرت شود ساحر است. فیلم یا تبلیغاتی که حق را وارونه جلوه دهد، سحر است.

ساحر در معنای اعم می‌شود رسانه؛ برگرداندن آنچه حق است به خلاف واقع می‌شود سحر عام. (ساحر به معنای اخص هم داریم.) آنقدر این کار را می‌کند که پس از مدتی، کار بد کردن برای فرد عادی می‌شود؛ که پس از مدتی نمی‌تواند این کار بد را عیب ببیند.

سحر کم کم به سُکر و به ناهوشیاری تبدیل شده و کم کم به سحر به معنای اخص تبدیل می‌شود.

سحر به معنای اخص می‌شود وضعیتی در زندگی انسان که فرد، قدرت مشاهده حق را به طور کلی از دست می‌دهد. به گونه‌ای که در این حالت، دیگر چشم دیدن حق را ندارد.

انواع سحر:

۱. سحر در فرد: در ساختار ادراکی فرد قرار می‌گیرد.
۲. سحر در جامعه: بخشی از جامعه گرفتار آن می‌شود و به سمت اشتباهی میل پیدا می‌کند و در نهایت همه جامعه آن اشتباه را انتخاب می‌کنند.

۳. در ساختار: در حاکمیت

ابتلا به شرح سحر در سه حالتی که اتفاق می‌افتد می‌پردازیم: (از این رو سه دسته ساحر هم پیدا می‌کنیم)

۱. فردی ۲. اجتماعی ۳. حکومتی

در حوزه حکومتی، سخت‌تر است، مثلاً نظام آموزش و پرورش؛ سختی‌اش به این خاطر است که اصلاً عیش دیده نمی‌شود. باید کلی تحقیق کنند تا بتوانند ثابت کنند در یک نظام فلج که بدتر از آن وجود ندارد، ایرادی هست. در حالی که واضح است که این ایراد دارد و خروجی ندارد. خروجی‌هایش ایراد دارد؛ مانند میوه‌ای که از درون پوسیده‌است؛ اما هیچ جای آن را نمی‌توانی دست بگذاری و بگویی پوسیده‌است.

حال سحر این است. جلد و پوششی روی آن می‌کشد.

مثلاً نظام اقتصادی؛ بدون هیچ تردیدی می‌دانند که بانک عامل فساد است؛ اما هیچکس نمی‌تواند با آن مقابله کند.

نظام کشاورزی، بدون هیچ تردیدی می‌دانند ایراد دارد؛ اما هیچکس نمی‌تواند با آن مقابله کند.

برخی هم نقش ساحر را بازی می‌کنند؛ ساحران. که برخی‌شان می‌دانند ساحر هستند و برخی نمی‌دانند.

اگر خروجی هر ۱۰۰ ازدواج، ۶۰ یا ۴۰ طلاق باشد، به طور طبیعی غیرمعقول است. از هر ۱۰۰ تا، یکی باید طلاق باشد؛ سحر اجتماعی.

مثلاً در حوزه سبک زندگی‌ها همه می‌روند سراغ یخچال فلان، یا مثلاً این که همه باید مبل داشته باشند.

مبل خوب است، برای بعضی؛ اما عوض کردن مداومش خوب نیست. آنچه به تجمل تبدیل می‌شود، خوب نیست.

• سحر فردی:

انسان به طور واضح می‌داند زندگی‌اش خروجی و برکت ندارد؛ می‌داند زندگی‌اش خالی از معنویت است؛ اما هیچکاری انجام نمی‌دهد.

راه شکستن سحر، فقط دعا نیست. تفکر و تعقل می‌توانند سحر را بشکنند. چون سحر، اختلال در ادراک ایجاد می‌کند پس فقط به وسیله تفکر می‌توان آن را شکست. برای مقابله با سحر باید تفکر قرآنی و تعقل قرآنی را در جامعه رواج داد. فاصله از تفکر و تعقل، هر چه در جامعه بیشتر شود، گرفتار شدن به سحر هم بیشتر می‌شود.

• سحر در خانواده:

سحر بین زن و شوهر اختلاف ایجاد می کند.

فکر کن دو تا ملوک آمدند، دو نفر که قدرت دارند، یکی رسانه ها و یکی ماهواره ها/ یکی هاروت، یکی ماروت.

این ها به حالت قیچی وار طرف را محسور می کنند.

ماهواره توقع فرد را بالا می برد، رسانه فارسی هم از آن طرف توقع فرد را بالا می برد.

این دو با هم کاری می کنند که فرد نمی تواند فکر کند، توقعش بالا می رود، که همین موضوع باعث اختلاف و بعد طلاق میشود.

اگر تلویزیون فیلم بد دارد، بلافاصله خاموش کن، حالا اگر دیدی، تقوا پیشه کن. اینگونه سحر اثر نمیکند. مسئله این است که ما عوامل ناهوشیار در زندگی مان را مبنای عمل قرار می دهیم.

می گویم حوصله ندارم، بعد حرف زشت می زنم. می گویم چون یک حسی در من غلیان کرده؛ این کار را می کنم. این که می شود خود حیوان!

اغلب، سحر را به عوامل ماورایی نسبت داده اند و از اختلال تفکر آن را خارج کرده اند. همه بدبختی ها را به عاملی که آن را نمی شناسند نسبت داده اند.

راه خروج از این حالت، بهره مندی از گزاره های حقیقی و عقلی است. هر کسی، هر مشکلی برایش پیش آمد باید صرفاً به گزاره های عقلی عمل کند. این که انسان در مسحور شدن خودش، اصرار داشته باشد، خوب نیست زیرا باب خیلی مشکلات را در زندگی انسان باز می کند.

یک آدمی زنگ زده و می گوید وضع مالی ات خوب نیست، چون سحر شدی! پول بده تا فلانی سحر را باز کند. همیشه برآیند تفکر، هدایت است. آن طرف تفکر حتماً باید گزاره های حق باشد. آن که سحر می کند، در حقیقت کید می کند و این حیوانیت است.

توجه به ماوراء، انسان را قوی می کند؛ ابلیس و انسان هم ندارد.

هر کاری که انسان انجام می‌دهد باید روایتی از معصوم، به عنوان پشتیبان حرف‌ها و کارهایش داشته‌باشد. انسان، چه فقیر و چه غنی باید برای کارهایش مبنا داشته‌باشد.

سحر غیر ممکن است بتواند بر این آدم را بگیرد. سحر از این‌ها حقیرتر است.

خواهشاً مشکلات مان را گردن سحر نیندازیم! مشکلات ما بخاطر عدم تفکر و تعقل است. آنتن شیطان نباشیم.

وسوسه هم می‌تواند مانند الهام در فرد جریان پیدا کند. این گونه می‌شود گیرنده اغواها (سوره مبارکه شعراء).

سحر: اختلال در ایمان است.

بینایی را به هم می‌ریزد، به آن می‌گویند اختلال بینایی.

تفکر را به هم می‌ریزد، که می‌گویند سحر.

تفکر، قدرت بینایی انسان است. کسی که تفکر نمی‌کند خیلی از ایرادها را نمی‌تواند ببیند.

خیلی وقت‌ها افراد، عیب‌های خود را نمی‌توانند ببینند. قدرت بینایی با تفکر فعال می‌شود. سحر هم به میزان تفکر مربوط است. برای تقویت قدرت تفکر باید فرد هیچ کاری را بدون فکر انجام ندهد. با توجه به این تعریف، هر کسی سطحی از سحر را دارد و سطحی از آن را ندارد.

به جای این که به آنچه نداریم فکر کنیم، به آنچه می‌دانیم فکر و عمل کنیم و به آنچه می‌دانم غلط است عمل نکنم.

اگر به آنچه می‌دانیم درست است، عمل کنیم و پافشاری داشته باشیم، سحر شکسته می‌شود.

هر کس به آنچه می‌داند عمل کند، خداوند راه آنچه نمی‌داند را برایش باز می‌کند. الان مشکل همه ما همین است و الا مشکل ما در حال حاضر چهل ما نسبت به چیزهایی که نمی‌دانیم، نیست. مشکل این است که به آنچه می‌دانیم درست است، عمل نمی‌کنیم.

خدایا تو می‌دانی من هر چه را فکر کردم درست است را انجام دادم. اگر این گونه عمل کردی و باب هدایت برایت باز نشد، هر چه خواستی به امام صادق علیه السلام بگو.

به میزان فقدان تفکر حتما سحر وجود دارد. سحر در لایه خیال و وهم می‌رود. اختلال در حواس هم سحر ایجاد می‌کند. طرف نمی‌بیند. برخی غم و همسرانشان را نمی‌بینند..

جالب است! یک حرفی در دل فرد هست، در چهره‌اش هم واضح است! اما هر چه تلاش می‌کند و حال ناخویش را واضح می‌کند، طرف دیگر نمی‌بیند! بخاطر همین هم حتما باید بگوید که من ناراحت هستم.

اگر در حوزه فردی، تفکر قوی باشد، سحر در هیچ حالتی عمل نمی‌کند.

خدا انحراف هیچ کسی را به عنوان توجیه نمی‌پذیرد ولو خانواده.

نظام تفکر انسان این قدر قدرت دارد و باشکوه است که اگر کسی در این نظام، تفکرش فعال نشود، ولو حکومت مسحور باشد، سزایش آتش است. استضعاف، شامل حال ما نمی‌شود. تعریف از تفکر مهم است. هرطوری که تعریف شود، وقتی به انسان کامل می‌رسد، نمی‌داند چطور باید آن را تعریف کند. جوری تعریف می‌کنیم که انگار انسان کامل نمی‌تواند تفکر کند و فاقد تفکر است. تفکر را جوری تعریف کن که بگویی رسول خدا صلی الله علیه و آله هم می‌تواند تفکر کند. تفکر یعنی قرار گرفتن در زاویه‌ای که حقایق واضح شود. اگر تفکر را کشف حقایق بگیرید، نمی‌توانی برای یک نفر که علم محض است، این تعریف را در نظر بگیری.

تفکر باید توجهی معنا شود نه حرکتی. جهتش نسبت به حقیقت طوری می‌شود که حقیقت برایش واضح می‌گردد.

تفکر، عامل یا سببی است که انسان را در مسیر فیض الهی قرار می‌دهد.

الفکره مرآه صافیه، وقتی تفکر انعکاس حالت تلاوت شد، آن وقت هر جا موضوع تلاوت هست، موضوع تفکر هم هست.

توجه به گزاره‌های حقیقی و در معرض آن قرار گرفتن و بر اساس آن عمل کردن یعنی من دارم تفکر می‌کنم.

تفکر فرد موجب نورانی شدن دیگران هم می‌شود. تفکر عامل نورانی شدن انسان است.

تفکر قرآن همچون زمینی است که رو به نور قرار می‌گیرد، از حالت شب شدن خارج می‌شود.

تفکر/تعقل/تدبر

نقص در تدبر، کم آوردن در تحلیل‌های سیاسی است. ممکن است یک نفر تفکر داشته باشد اما تدبر نداشته باشد.

داستان تدبر خیلی متفاوت است. می‌شود کسی نقص در تدبر داشته باشد اما در تحلیل کم بیاورد. اگر مسیر تفکر و تعقل را درست برود، مأجور است. وسع انسان‌ها به تدبر متفاوت است. وسع انسان‌ها نسبت به تفکر و تعقل نیز

متفاوت است. اما همین وسع انسان‌ها به تفکر و تعقل، آن‌ها را از سحر خارج می‌کند؛ مگر این که از حوزه انسانیت خارج باشد مانند مجنون. اگر کسی در تفکر، بینایی داشته باشد؛ به سحر دچار نمی‌شود.

در حوزه اجتماع، آنچه مهم می‌شود بحث تدبر است.

انواع و اقسام تفکر: مشاهده‌ای / شنیداری / پرسشی / اجتماعی / امّی؛ هر کدام، نسبت به خودشان، شأنی دارند.

بی‌تردید آخرت هر انسانی وابسته به تفکر است.

واجب‌تر از قرائت قرآن، آموزش تفکر قرآنی است؛ چون ساختار که معیوب باشد، قرآن هم که می‌خواند معیوب است زیرا نظام تحلیلی و فکری‌اش معیوب است.

آموزش تفکر برای ما و بچه‌های مان از اوجب واجبات است. اگر نظام آموزش و پرورش بر اساس تفکر نباشد، نابود است.

دو رویه در این باره می‌تواند باشد:

اول: مدیریت خیال و وهم برای دست‌یابی به زندگی بهتر که البته هرکسی، خودش، بهترش را تشخیص می‌دهد.

البته این رویه تفکر ایجاد نمی‌کند، بلکه حرکت دارد، به علم حصولی می‌انجامد.

دوم: قرار گرفتن در راستای حقیقت به نحوی که زمین مرده از نور سیراب شود.

این رویه تفکر ایجاد می‌کند، جلوه دارد، و به علم حضوری می‌انجامد. در این جا تفکر بی‌درنگ به عمل می‌انجامد.

از سحرهایی که در حوزه علم انجام شده، قلب یا تغییر معنی تفکر است.

برای فعال شدن تفکر در بچه‌های مان، هیچ راهی غیر از این که خودمان خوبی کنیم، نداریم؛ زیرا باید او را در معرض حق قرار دهیم.

می‌خواهی بدانی تفکر یعنی چه؟.. مراجعه می‌کنیم به سوره مبارکه شعراء. (این‌ها آیات عجیب قرآن هستند)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طسم (۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

خدا یک سری آیات کتاب مبین اش را دارد به پیامبر نشان می دهد.

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳)

و به پیامبرش دلداری می دهد که از مومن نشدن دیگران در تب و تاب است.

إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۴)

اگر خدا می خواست کاری می کرد که برای این ها آیه ای از آسمان می آمد و خداوند قدرتش را نشان می داد تا این -
ها می افتادند و مومن می شدند؛ اما پسندید (قبول کرد) که این کار را نکند.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّنَ الرَّحْمَانِ مُحْدَثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ (۵)

هر موقع حرفی از خدا و خوبی ها بیان می شد، روی شان را برمیگرداندند. می ترسیدند که آدم شوند.

فَقَدْ كَذَبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ (۶)

کارشان به جایی رسید که اول اعراض کردند، و بعد تکذیب کردند.

توجیه شان هم این بود که حتما به آنچه پشت کردم، چیز بدی بوده است؛ و گرنه روی می آوردم.

این ها فقط مشکلات شان این بود که :

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۷)

نتوانستند زمین را ببینند که چقدر روی آن از انواع گیاهان رویانیدیم.

اگر می دیدند مومن می شدند. از این آیات خیلی زیاد است! اما ندیدند.

شما گیاه را الان ببینید، مومن می شوید؟

فرد وقتی زوج کریم را می بیند باید چه بشود؟ آیه ۸ می گوید: مومن!

نمی گویم کوه و ... ، لازم نیست اما این ها مقدمات است. او باید زوج کریمی که در خودش متبلور می شود را ببیند. این آینه می شود و آنچه در درونش هست، متبلور می شود.

بچه باید ببیند که وقتی پدر و مادرش گیاه را می بینند، بالا و بالاتر می روند. باید ببیند وقتی پدر و مادرش کوه رفتند، چقدر با هم خوب شدند. باید تاثیر آیات را در پدر و مادرش ببیند.

ما روضه می رویم، حالمان بد می شود و بداخلاق می شویم! در حالی که مجلس ذکر می روی باید به خدا نزدیک تر شوی، خوش اخلاق تر و شادتر شوی تا برای بچه مسجد و مجلس ذکر، عزیز شود. ممکن است نداند که چرا این مسجد و خوبی در درونش غلیان می کند اما بعدها اقتضایش برای او ایجاد می شود.

الف. لیلۃ القدر خیر من ألف شهر.

ب. التفکر ساعة خیر من عبادة السبعین.

ج. بهترین عمل در شب قدر تفکر است.

مجموع این سه با هم یعنی تفکری را تعریف کن که معادل شب قدر باشد.

شب قدر را شاید نتوان درک کرد، اما تفکر را می توان درک کرد. آنچه را مابه ازای شب قدر برای مان قرار داده اند، تفکر است. درباره هیچ چیز دیگر نگفته اند.

دعا کنیم به برکت امشب و ایام فاطمیه که در آن هستیم، در هر سن و هر حالتی که قرار داریم، خدا تفکری که مورد نظر خودش هست به ما عنایت کند و از ظلمت جهل رهایمان کند.

اگر قدرت تفکر در کسی فعال شود، در هیچ جهلی نیست.

تجلیل در فرج امام زمان (عج) صلوات